

اندیشه‌های متی

برتولت برشت

بهرام حبیبی

اندیشه‌های متی

ترجمه: بهرام حبیبی



انتشارات تیر

۲۵۳۵

کتاب «اندیشه‌های متی» با استفاده از ترجمه انگلیسی متن چینی، به آلمانی ترجمه شده است. این کتاب در شمار آثار فرهنگ عتیق چین نمی‌آید. هر چند که قسمتهای اصلی آن به مودی منسوب است. پس از این که مکتب مودی توسط پیروان کنفوسیوس، یکسره از میدان به در رانده شد باز از قرن گذشته رواج و رونق گرفت چون که بعضی از عناصر آن به پاره‌ای از جریانات فلسفی غرب شباهت داشت و جدید و تازه می‌نمود. فصل «درباره موسیقی» و فصل «در رفتار و کردار» در اصل کتاب، هر چند که به همان قدمت است، ولی از مودی نیست. باز برخی دیگر از فصل‌های آن در زمانهای جدیدتر تألیف شده ولی در متن چینی آن نیز پنهان شده‌اند. انشاء شده است. از نظر نگاه دقیق علمی قبول چنین کتابی بی‌ایراد نیست. ولی خواننده‌ای که کمتر به اصالت متن و بیشتر به محتوی آن توجه دارد، با وجود سلیقه خاصی که در انتخاب مطلب به کار رفته از خواندنش بهره‌مند می‌شود. به خصوص وارد کردن مقداری افکار جدید و جانشین کردن تمثیل‌های جالب از تاریخ معاصر در متن اندیشه‌های فیلسوف باستانی چین (توسط برشت) برای خواننده خالی از لذت نیست.

اندیشه‌های متی

بر تزلزل برشت
ترجمه: بهرام حبیبی

انتشارات تیر

تهران، میدان کندی، اول خیابان تاج، تلفن ۹۲۸۱۸۹

چاپ دوم چاپخانه افست مروی، تهران

حق چاپ محفوظ است

شماره ثبت کتابخانه ملی ۲۲۲ به تاریخ ۲۵۳۵۳۱۵

گفتگویی از کشور سو^۱

کین-یه^۲ از محاکمه‌ای که درسو دیده بود برای کو^۳ تعریف می-

کرد:

زارعی به شهر آمده بود تا در کارخانه‌ای کاری به دست آورد. خانواده‌ای که پسرش در سفر بود و در نتیجه اطاقی خالی داشت او را پذیرفت. زارع هم قول داد که به وقت بازگشت پسر اطاق را خالی کند. اما او پس از بازگشت پسر از خانه بیرون نرفت چون که یافتن اطاق دیگری مشکل بود. سرایدار ساختمان از این مرد به دادگاه شکایت کرد. رای دادگاه - که حکمی معمولی نبود - سرایدار خانه را موظف می کرد که مسکنی برای زارع پیدا کند و قول داد که خود نیز در این راه کمک کند. کین-یه رای دادگاه را که تشخیص داده بود تخلیه اطاقی به معنی اسباب کشی به اطاق دیگری است، تحسین می کرد. کو می گفت: چه خوب بود اگر واقعاً چنین می بود. در این صورت کشوری آن طور که اندیشمندان قدیم خواسته اند می داشتیم. ولی من می دانم در سو بسیاری از کارها را

۴- Su ۲- Kin-Jeh ۳- Ko

نمی‌شود آن‌طور که اندیشمندان قدیم خواسته‌اند انجام داد. بنابراین داستان‌نویس باور نمی‌کنم. در نظر بگیر اگر خواسته باشند همه دعواها را به این سبک فیصله دهند اوضاع به چه صورت در می‌آمد. کین-یه در جواب می‌گفت: ظاهراً رویه‌شان همین است و شاید هم اوضاعی که تو می‌پنداری، حاصل شود. خوب، بعد چه؟ کو می‌گفت: این داستان را باور ندارم. کین می‌گفت: من دیده‌ام. کو با سرسختی جواب می‌داد: در این صورت گولت زده‌اند. فقط چون تو حاضر بودی چنین رایی داده‌اند. کین می‌گفت: حتی اگر فقط یک بار و آن هم به خاطر من بوده باشد، باز هم یافتن چنین رای عاقلانه‌ای بسیار مهم است. مثلاً اگر بگویند در فلان جا مردی است که سریع‌تر از همه دهنده‌ها می‌دود ولی فقط در صورتی که تو هم ناظر باشی، می‌توان ارزش چنین کار بزرگی را نادیده گرفت؟

تمثیل می-ین-له^۱ از صعود به کوه‌های بلند

پس از این که کارگران و رعیت‌های فقیر بسا کمک می-ین-له قدرت را به دست گرفتند، نتوانستند تمام نقشه‌هایشان را به یک بار عملی کنند. ظاهراً پیشرفت آنها کند شده بود. حتی گاه مجبور می‌شدند چند قدمی هم به عقب برگردند. تحمل این وضع برای خیلی‌ها که از دور ناظر بودند، دشوار بود. هر بار که کارگران به رهبری انجمن می-ین-له بسا شکستی روبرو می‌شدند و یا برای جلوگیری از شکستی برنامه‌ای را کنار می‌گذاشتند، ناظران فریاد می‌کشیدند که کارگران به اعتقادات خود خیانت می‌کنند و انجمن اوضاع را به حال سابق رها کرده است. این‌ها، کار انقلاب را عملی یک باره می‌پنداشتند؛ مثل پرش از پرتگاه صخره‌ای که یا می‌شود و یا نمی‌شود و اگر نشد جان مرد بر سر آن می‌رود. می-ین-له

می‌گفت: مردی را در نظر بگیریم که می‌خواهد به کوه بسیار بلند تندشویی که ناشناخته است صعود کند. فرض کنیم که این آدم پس از تحمل مشکلات و خطرات زیاد، موفق می‌شود به مراتب بالاتر از پیشروان این کار، برود ولی هنوز به قله دست نیافته است. حال در وضعی قرار دارد که پیشروی بیشتر در جهت انتخاب شده، نه تنها مشکل و خطرناک می‌نماید بلکه مطلقاً غیرممکن است. اینک باید برگردد، به پائین بیاید و راه‌های نوی بیابد. هر چند ممکن است این کار کسل‌کننده باشد ولی به هر جهت دست یافتن به قله را ممکن می‌کند. بازگشت از ارتفاعی که تاکنون پای بشری به آن نرسیده است و رهرو فرضی ما در آن قرار دارد، مشکلات و خطرات بیشتری به همراه دارد تا صعود به آن. امکان لغزش پا در بازگشت بیش از صعود است، چه دیدن جایی که پا بر آن می‌نهند آسان نیست. در بازگشت، شوق توان بخش دست یافتن به قله، خاموش می‌شود. باید به طناب متوسل شوند و ساعت‌ها صرف کنند تا جای اتصال مطمئنی در صخره بکنند. باید به آهستگی لاک‌پشت حرکت کنند و متصل به سمت پائین بیایند و از هدف دورتر شوند، بی‌آن که در بازگشت مشقت بار و خطرناک، راهی امیدبخش دیده شود تا از آن سریع‌تر و مستقیم‌تر به جلو و به سوی هدف روند و به قله دست یابند. آیا طبیعی نیست اگر فرض کنیم که در این ره‌نورد - هر چند که به ارتفاع بی‌نظیری رسیده است - لحظه‌های یأس و تردید به وجود می‌آید؟ بی‌شک شنیدن صدای ناظرانی که از فاصله دور و بی‌خطر، با دوربین، بازگشت خطرناک را مشاهده می‌کنند، تکرار و شدت حمله لحظه‌های تردید را بیشتر می‌کند. این بازگشت را نمی‌توان «ترمز در میان راه» نامید. زیرا که شرط ترمز کردن وجود ماشین از پیش محاسبه شده و آزموده‌ایست بر روی جاده‌ای که قبلاً ساخته و آماده شده است. ولی در این جا نه ماشین است و نه راه. در این جا هیچ چیز نیست که از پیش امتحان شده باشد.

از سمت پائین صداهایی که از دل خنک ناظران برمی‌خیزد، شنیده می‌شود. عده‌ای شادی خود را از این وضع اسفناک آشکارا بیان می‌کنند و می‌گویند: همین حالا پرت می‌شود، چشمش کور، این دیوانگی‌ها یعنی چه؟! دیگران می‌کوشند شادی خود را از مصیبت او پنهان کنند و به‌شیوه **گولولو*** یهودا، چشم‌ها را با افسردگی ناب می‌دهند و شکوه می‌کنند که: متأسفانه آن‌چه ما با ترس و لرز احتمال می‌دادیم به‌حقیقت پیوست. مگر ما نبودیم که تمام عمرمان را صرف تهیه نقشه صحیحی برای محو این کوه نمودیم. مگر ما پیشنهاد نکردیم که صعود به‌قله را بگذارند تا نقشه ما کامل شود. در آن زمان ما با حرارت تمام در مخالفت با این‌راه می‌کوشیدیم - که حالا این دیوانه‌هم از آن برمی‌گردد - (ببینید! ببینید! برمی‌گردد، پائین می‌آید. ساعتها زحمت می‌کشد تا چند نوك پا به عقب برگردد. و آن وقت که ما عالمانه در طلب اندازه‌ها و دقایق کار بودیم چه فحش‌های شنیدی که به‌ما نداد.) آن زمان که ما باحرارت گمراهان را محکوم می‌کردیم و مردم را از همراهی و مساعدت با آنها برحذر می‌داشتیم منحصرأ به‌عشق نقشه بزرگ صعود به قله کوه بود و هدفی جز حفظ اعتبار نقشه بزرگ نداشتیم.

خوشبختانه صدای این دوستان به‌ اصطلاح حقیقی راه صعود، به‌گوش رهنورد تمثیل ما نمی‌رسد. اگر می‌رسید حالش بهم می‌خورد. می‌گویند تهوع برای سلامت فکر و استواری قدم خوب نیست، به‌خصوص در اوج بلندبها.

فکر کردن

متی^۱ به‌شاگردان آموخت: فکر کردن، رفتار و رابطه انسان است

• Golowlew شخص اصلی زمان یود وشکا، یهودای کوچک، نوشته‌سالنیکف شچدرین.
Me-ti - ۱

با انسانها و کمتر به‌سایر پدیده‌های طبیعت می‌پردازد. زیرا انسان همیشه از طریق بیراهه‌ای که به‌سوی انسان‌های دیگر می‌گشاید به‌طبیعت می‌رسد. بنابراین، باید در برخورد با هر اندیشه‌ای انسان‌هایی را در نظر آورد که فکر از آنها سرچشمه گرفته و به‌آنها متوجه شده است. تنها در این صورت است که قدرت تأثیر اندیشه‌ها معلوم می‌گردد.

ایام ناگوار

متی داستانی خواند به‌شرح زیر: مرد مبارزی وظیفه‌ای به‌عهده گرفته بود که به‌ناچار به‌مرگ او می‌انجامید. در راه به‌سختی قامت خود را راست نگه می‌داشت. همراه او پرسید: می‌ترسی؟ مرد گفت: بله، می‌ترسم. - پس اگر می‌ترسی چرا بر نمی‌گویی؟ مرد جواب داد: ترس من مربوط به‌ضعف من است ولی مرگم به‌اجتماع مربوط است.

متی گفت: چه‌زمانه بدی است که انسان نباید به‌ترس خود تسلیم شود. اما ایکاش مردان بسیاری به‌راه بیافتند برای اجتماعی که در آن کوششی که برای سعادت خود می‌کنیم درعین حال به‌سود جامعه باشد.

درباره سازش، یا شراب و آب را از دو ظرف خوردن

می-ین-له درباره سازش می‌گفت: سازش کردن اغلب لازم است. بسیاری از مردم سازش را آب در شراب کردن می‌دانند و می‌گویند مگر شراب ناب بی‌آب گوارا نیست؟ یا این که مگر شراب موجود کفاف تشنگی را نمی‌کند؟ ولی نظر من در باره سازش چیز دیگری است. اگر لازم شد من شراب و آب را از دو گیللاس می‌نوشم، و گرنه بسیار مشکل می‌توان شراب را از آبی که در آن ریخته‌ایم، جدا کرد.

درباره روشنفکرها

کار روشنفکر این است که به یاری فکر خود نان بخورد. اما این فکر در زمانه ما وقتی شکم روشنفکر را آبادتر می‌کند که نقشه‌های مضر برای مردم ترتیب دهد. به همین علت متی می‌گفت: جهد آنها نگرانم می‌کند.

در گردش حالها

می-ین-له می‌گفت: در واقع جمله‌هایی چون «باران خوب است» یا «باران بد است» خیلی کوتاه‌اند. اگر بارانی که بدر جوان می-خواهد تا نخشکد، زیاد ریزش کند، بدر خفه می‌شود.

مثال دیگر: اگر صفحه حساس عکاسی را زیاد نور دهند اول خاکستری و بعد سیاه می‌شود. حال اگر نور بیشتری به آن بشاید باز خاکستری می‌شود. بنابراین جمله‌ای مانند «نور صفحه حساس عکاسی را سیاه می‌کند» غلط است.

اصل کا-مه^۱ در تابعیت ذهن آگاه

متی می‌گفت: به قول کا-مه ذهن آگاه انسان تابع وضع تولید مایحتاج زندگی است. او انکار می‌کند که انسان بتواند ذهن خود را از تبعیت وضع اقتصادی، آزاد نگهدارد. او عقیده دارد، همان قدر که زندگی روزمره مردم تابع اقتصادیات است ذهن آنها نیز متأثر از وضع اقتصادی است. چنین برداشتی در وهله اول مصیبت‌بار جلوه می‌کند. اما باد آوری این نکته که تمام آثار بزرگ با وجود این تبعیت ساخته شده

و پس از اعتراف به صحت این اصل نیز از اهمیت دست‌آوردهای بشر کاسته نگردیده است، وضع را دوباره به حال عادی برمی‌گرداند. از این گذشته سرنوشت این اصل است که روزی اهمیت خود را از دست بدهد، هرچند که شهرتش ماندگار باشد. علت برپا داشتن اصل مذکور این بود که اندیشه‌های رایج زمان را به عنوان افکار طبقه حاکم بر ملا کنند، تا ارزش آنها محدود شود. زمانی که فرمانروایانی در کار نباشند و آنگاه اکثر مردم دنیا فشار تبعیت از اقتصادیات را حس نکنند، دیگر اصل کا-مه کسی را مکدر نخواهد کرد.

کاربرد ابلهانه مغزهای بزرگ

نویسنده‌ای به نام فه-هو-وانگ^۱ به متی گفت: چرا روشنفکرها دور از صف مبارزه شما ایستاده‌اند و عاقلترین مغزها اندیشه‌های شما را غلط می‌دانند. متی در پاسخ گفت: مغزهای بزرگ را می‌شود بسیار ابلهانه به کار برد. این کاری است که هم قدرتمندان و هم دارندگان مغزهای بزرگ می‌کنند. در واقع برای برپا داشتن احمقانه‌ترین و سست-ترین ادعاها یا نظام‌ها، فکرهای قوی را اجاره می‌کنند. کوشش مغزهای اندیشمند برای یافتن حقیقت نیست. اینها سعی دارند که راهی برای بهره‌کشی از ناحق بیابند. اینها در پی رضایت خاطر خود نیستند. شکم که راضی شد برایشان کافی است.

دشمنی روشنفکرها (آنتی‌تز)

فه-هو-وانگ پرسید: چرا روشنفکرها با انقلاب مخالفند. متی

گفت: برای این که آنها در این باره با شکم خود مشورت می کنند نه با فکر خود. می ترسند که ما مزاحم کار اصلی آنها شویم، که انباشتن شکم است. به این ترتیب که مجبورشان کنیم انبارهای توشه و اندیشه ما را پر کنند. به عقیده آنها الزاماً یکی مانع دیگری می شود. آنها در نظامی زندگی می کنند که کمبود به وجود می آورد. کمیابی را خود به وجود می آورند و از کمبود می ترسند. آنها می بینند که زندگی خوب برای عده محدودی ممکن است ولی نمی دانند که زندگی خوب این عده کم در این نظام غلط، با زندگی بد عده زیادی تهیه می شود. نظام موجود را چیزی طبیعی می دانند و می پندارند که از آن گریزی نیست. می گویند چطور از جوانه گلی شکفته شود که در بطن آن نیست. و فراموش می کنند که پس از گل میوه می آید که چیز دیگری است و در عین حال طبیعی است.

در احوال جنایتکارها

کین-یه علاقه خاصی به جنایتکاران معمولی مثل دزدان، سارقان مسلح، جعل کننده ها و چاقو کشان نشان می داد. می گفت اینها عرف را زیر پا می گذارند، منتهی نه با استدلالی که اندیشمندان مبارزه، برای شکستن عرف پیشنهاد کرده اند. ولی محرک آنها همان است. برای این که مردم گرسنه اند و با زور می توان منافع به دست آورد. می توان گفت که آنها برای حفظ منافع خود به منافع دیگران تجاوز می کنند. ولی به هر حال قانونی را زیر پا می گذارند که بد است.

مردم، اشاری از این قبیل را دوست دارند. کتابهای زیادی در تحسین آنها نوشته اند. اینها راه حلی برای مسئله مشکل زمان نمی دانند ولی خواستار آنند. منفردند، با این همه به ظاهر پنداشته می شود که با اجتماع، یعنی با بقیه مردم ضدیت دارند. ولی در اصل، سروکار آنها با

عده معدودی است. منتهی این عده توانسته اند خود را در قالب تمام اجتماع نشان دهند. خطرناک تر از این نوع جنایتکاران کسانی هستند که اینها در کمینشان نشسته اند و آنها هم در تعقیب اینها می کوشند. زیرا که جنایتکارهای اخیر دسته جمعی به کار می روند و اعمالشان را شرعی می نامند. جنایتکاران کوچک اعتقاد بر این را که شایسته است انسان از منافع خود چشم پبوشد، از دست داده اند. چنین برداشتی در زمان ماکه فداکاری به معنی خودکشی است و مردم را به زور وادار می کنند از منافع خود چشم پبوشند، نشان عقل سالم است. به هر حال اینها به مراتب عاقل تر از کسانی هستند که حتی زندانبان خود را صالح و بی غرض می دانند.

حق نیست که در زمانه ما کسی نفع پرستی را لعن کند مگر این که مصمم باشد شرایطی فراهم کند که در آن چشم پوشی از منافع شخصی برای خود شخص عمل مفیدی باشد. جنایتکارهای کوچک فقط رسم بازی. نفع پرستان را به هم می زنند. ولی همین رسم بازی است که بیش از هر چیز مستحق لعن و نفرین است.

توجه به دیدگاه

کا-مه می گفت: اگر کوشش کرم ابریشم در تنیدن تار به این منظور باشد که زندگی کرمی خود را ادامه دهد، باید گفت که ذاتاً حمال است.

در گردش احوال

در میان انبوه مردم، فکر افراد تغییر می کند. سیاستمداری به نام

حرفهای تبلیغاتچی

پس از این که تبلیغاتچی اعلام کرد «منافع عمومی مقدم بر منافع شخصی است» بسیاری از مردم تصور کردند عصر جدیدی آغاز شده است. این حرف را می‌شود این‌طور هم زد که: همان توده مردم تصور کردند که عصر جدیدی آغاز شده است. چون که مردم شعار بالا را این‌طور تعبیر کردند که منافع عمومی همان منافع توده مردم است که قرار شده از این پس، بر منافع عده معدودی مقدم شود. و به این ترتیب این جمله ظاهر شکوهمندی به‌خود گرفت. عقیده عموم بر این بود که تبلیغاتچی به‌زحمت خواهد توانست حرف خود را عملی کند و به آن آبرو و اعتباری دهد. ولی به‌زودی معلوم شد که زحمت چندان زیادی هم به‌گردن نگرفته است. به این ترتیب که این آدم، معدودی ثروتمند را موظف نمی‌کرد که به تنهایی یا به نسبت بیشتری منافع اکثریت را بر منافع خود مقدم بدانند بلکه درست از توده مردم می‌خواست که فرد فردشان منافع عمومی را بر مداخل خود مقدم بدارند. کارگر موظف شد برای عموم جاده بسازد و مزد کافی نگیرد. کشاورز کم بضاعت مکلف شد برای عموم گوشت تولید کند و با بهای کم بفروشد و از این قبیل. حالا شعار معروف از شکوه افتاد. معلوم شد که جامعه در وضعی است که فقط از کسی انتظار بهره واقعی می‌رفت که به دیگران آسیب برساند. و هر چه تعداد آسیب دیدگان بیشتر می‌شد ثمر بخشی شخص هم بالا می‌رفت. هر قدر کارخانه بزرگتر بود پول بیشتری هم به جیب صاحبش می‌ریخت.



سی-یه^۱ متوجه این نکته شده بود که هرگاه شنوندگانش به تعداد زیاد جمع می‌شدند، حرفهای او به‌تمامی با آن چه در منزل قصد گفتن کرده بود، فرق می‌کرد. فیلسوفی به نام مین^۲ علت این حالت را عملی درونی می‌دانست و یادآور می‌شد که تپش قلبی که در آغاز به‌سخنرانها دست می‌دهد به‌همین علت است. همین‌طور است که متهم اغلب به زحمت از افکار قاضی‌ها فاصله می‌گیرد. و اگر موفق به این کار نشود مثل این است که خود با آنها همدست شده است. فقط به این علت که قاضی‌ها تعدادشان زیاد است (یا ظاهراً نماینده عده زیادی هستند).

معمولاً خطر پس از فرار هم تهدید می‌کند.

تمثیل فان-تسه^۳

نویسنده‌ای به نام فان-تسه و همکارش به مراسم تدفین شخصی رفته بودند. همکار نویسنده که از ماتمزدگی قبر مشمئز شده بسود و از این که دیگر نمی‌توانست با شخص مرده صحبت کند در اندوه فرو رفت و چنین گفت: من هم چون تو به وجود خدایان اعتقاد ندارم. ولی مگر نمی‌شود در جایی از عالم نیرویی ربانی بر جهان مسلط باشد؟ به نظر من چنین تصویری عبث نیست. فان-تسه بلافاصله و با لحنی نیشدار جواب داد: مگر نمی‌شود که در شهر پین-چاو^۴ در چهارمین خانه کوچه فوکسین^۵ شخصی به نام آقای لو^۶ زندگی کند؟ به نظر من چنین تصویری عبث نیست.

۱- Si - yeh ۲- Min ۳- Fan - tse
۴- Pin - Tschau ۵- Füchsinnen ۶- Lu

متی توصیه می‌کرد: فضا را همان نحوه وجود ماده بدانند.

تعریف تفکر

متی می‌گفت: تفکر کاری است که در پی مشکلات و پیش از عمل صورت می‌گیرد.

درباره فیلسوفها

رو^۱ پرسید: آیا از کتابها سخن خواهی گفت؛ آیا فلسفه نتیجه تفکر است و در کتابها نوشته شده؟ متی جواب داد: نه، توجه ما به فلسفه نیست. می‌خواهیم از تفکر علمی صحبت کنیم و این کاری است که در عمل اشخاص دیده می‌شود. ببینیم نظر مردم چیست؟ مردم می‌گویند: این یا آن کس فیلسوف هستند، فلانی مثل یک فیلسوف از دنیا رفت، او با زنش مثل فیلسوفها حرف می‌زند، رفتار فلانی در مقابل میهنش مثل فیلسوفها است. رو گفت: گاه مردم می‌گویند فلان شخص مثل فیلسوفها مهملات می‌بافد، سخنش روشن نیست، به چیزهای غریب و بعید فکر می‌کند، تنبل است. متی پرسید: آیا اینها نزد مردم محترمند؟ رو گفت: نه، مردم از اینها با تحقیر یاد می‌کنند. متی گفت: خوب، پس ما هم آنها را محترم نمی‌داریم. اما باز گردیم به سراغ گروه دیگر که مقبول مردمند. فرق این گروه با فیلسوفها در این است که تفکرشان به عمل درمی‌آید و کار سودمندی را

ممکن می‌کند.

در باره غریبه‌های نامطلوب

متی می‌گفت: خاقانی به اسم مینگ^۲ با تحمل مخارج سنگین هزاران صاحب هنر بیگانه را به کشور خود آورد. اینها در صنایعی استاد بودند که در سرزمین او شناخته نبود. همه از وجود این میهمانها خرسند بودند. نظام مملکت هم طوری بود که فقط هنرمند از نتیجه کار خود برخوردار نمی‌شد بلکه به ثروت دیگران هم می‌افزود.

در زمانه ما غریبه‌ها را بیرون می‌کنند. و غریبه به کسی می‌گویند که اجدادش زمانی خارج از حدود کشور زیسته باشند. این کار را چنان می‌کنند که گویی می‌خواهند تا ممکن است عده زیادی را برانند نه عده کمی را.

به نظر من شکایت این رانده‌شدگان به حق نیست. چه آنها بی‌چون-وچرا وارد میدان رقابت نامتناسبی شدند. آنها از این رقابت بهره‌مند بودند زیرا مهارتشان در کارها بیش از مردم بومی بود. بیرون راندن آنها نیز بر اساس رنگ مویشان نوعی رقابت است با حربه نامساوی.

ولی من، این سرزمین را متهم می‌کنم. گیرم این غریبه‌ها بیشتر ضرر زدند و حاصل و ثمرشان برای کشور کمتر بود. خوب، مگر در این مملکت هر که دستش رسید بیش از ثمری که آورد، آسیب نرساند؟ این همان کشوری است که در آن عقل، پستی را به خدمت می‌گیرد و پستی است که بار و بهره می‌آورد. اگر بی‌آسیب دیگران از عقل منافعی به دست می‌آمد و اگر بر پستی جایزه‌ها نمی‌گذاشتند و خیرخواهی عقوبت نمی‌دید، آن وقت لازم نبود مردم خردمند را برانند. آن وقت در نگهداری آنها

می کوشیدند.

متی و نقل داستان اشرار

کسی از متی پرسید: می گویند تو داستان اشرار را با شوق خاصی تعریف می کنی و در این حال دیده می شود که چه طور زور و حيله گری این قبیل مردم تو را به وجود می آورد. آیا راست می گویند؟ متی در دفاع از خود چنین گفت: من از فریب و قدرت لذت می برم حال که شما کشوری دارید که مردم پر زور و پر ذکاوت می توانند راه به شرارت ببرند، ناچار من هم باید جایی که زور و حيله صرف حقه بازی می شود از آنها لذت ببرم. اینک اصلاح رفتار من در دست شما است ولی نمی خواهم از لذت خود محروم شوم.

علاقه تحصیل کرده ها به انقلاب

فه. هو. وانگ پرسید: صرف نظر از علاقه های کلی، تحصیل کرده ها چه نفعی از انقلاب می برند؟ متی در جواب گفت: برای مثال پزشکها را در نظر بگیریم. همه می دانیم که تعداد پزشکان برای این که درآمد همه شان خوب باشد زیاد است. اما این تعداد برای این که معالجه به خوبی صورت گیرد کم است. بسیاری از پزشکها اغلب بیکارند. اما همین ها مجبور بودند کار تحصیل خود را در چند سال فشرده کنند و با عجله و سطحی به پایان برسانند. درآمد پزشکهایی که از همه بیشتر مریض دارند از سایرین کمتر است، چون اکثر مریض ها فقیرند. مردم فقیر بیشتر بیمار و کمتر معالجه می شوند. پزشکهای آنها وقت ندارند دانش خود را تکمیل کنند. آن قدر گرفتار روش های ناصحیح هستند که به آموختن روش های بهتر

نمی رسند. در مورد مصرف دارو، تصمیم اصلی را فروشندگان آن می گیرند. داروهایی که اغلب تجویز می شود مؤثرترین آنها نیست، گران ترین آنها است. بدتر از همه این که از پزشکها کاری برای جلوگیری از بیماریها ساخته نیست. نفوذ پزشکها بردستگاه دولت تا جایی است که کاری به نفع بهره کشان صورت گیرد. گاه این کار با تدبیرهایی انجام می شود که برای مردم مفید است. ولی تدبیرهای دیگر به همان اندازه و گاه بیشتر به ضرر مردم تمام می شود.

پزشکها می گویند همه مریض ها برای ما یکسانند. بیماری که زیر دست طبیب می رود موجودیست عاری از واقعیت زندگی، کالبدی است بی اشتغال و فاقد گذشته و آینده معین. کسی توجهی به علت های مرض ندارد. در بهترین وضع، خود بیماری که نتیجه اوضاع بیمارکننده است معالجه می شود. موقعیت پزشک به بهترین وجهی در جنگ روشن می شود. اینها نمی توانند کاری برای جلوگیری از جنگها بکنند. فقط می توانند اعضای متلاشی شده را باز به هم وصل کنند. و در شهرهای مسا، همیشه جنگ درگیر است.

بهره کشی از زمین و بهره کشی از انسان

می. بن. له می گفت: در زمانهای قدیم آدم می بایست برای بهره برداری از زمین، خود و دیگران را به کار می گرفت. امروزه بهره گرفتن از زمین آسان تر شده است. به این معنی که چنین آدمی امروز زمین را به کار می گیرد تا از انسانهای دیگر بهره کشی کند.

پایان دادن به استثمار بشر بستگی به این دارد که با چه سهولتی بهره کشی از زمین ممکن است. اگر بهره کشی از انسان در زمانی که هنوز بهره برداری از زمین بسیار مشکل بود قطع می شد، گرسنگی و مرگ در

پی داشت. امروزه اگر استثمار انسان موقوف نشود گرسنگی و مرگ حاصل می‌شود. صاحبان ابزار کار و اجیرکنندگان مردمان، برای ادامه استثمار مردم، می‌خواهند حتی بهره‌کشی از زمین را محدود کنند. کسانی که می‌گویند: اگر بهره‌کشی از انسان تعطیل‌پذیر بود تا به امروز معمول نمی‌ماند، اشتباه می‌کنند. تحمل استثمار همیشه جانفرسا بوده و لسی بر انداختن آن همیشه ممکن نبوده است.

به آنچه در قدرت ما است عمل کنیم و سهم طبیعت را به خودش واگذاریم

در کشور تسن^۱، جنگی پر آشوب بین گروه‌های زیادی در گیر بود. می-ین-له با کارگران همراه شد، چون فکر می‌کرد که تنها این گروه است که می‌تواند به کشور کمک کند. اینها قادر بودند بزرگترین تلاشها را در کار کنند و کار آنها بیش از همه به سایر مردم فایده می‌رساند. می-گفت: اگر فقط کشاورزها تلاش خود را دو برابر کنند فقط کمی بیش از پیش حاصل خواهند برد. اما اگر گاوآهن به اندازه کافی تهیه شود نتیجه زیادی به دست می‌آید. باید دانست که در آن زمان دو نوع خیش در کار بود. یکی به شیوه قدیم از چوب بود و نوع دیگر را در کارخانه‌های بزرگی که متعلق به صاحبانی قدرتمند بود، از آهن می‌ساختند. اما تعداد خیش-های آهنی نسبتاً کم بود و قیمتشان زیاد و صرفه در این بود که آنها را به اسب ببندند و در کشتزارهای بزرگ به کار گیرند. اما خیش‌های چوبی را کشاورزان خود می‌ساختند و خود می‌کشیدند و خاک از آن شکاف کم-عمقی بر می‌داشت. این خیش‌ها را کشاورزان فقیر به کار می‌گرفتند. کشتزار اینها به قدری کوچک بود که معاش خانواده تأمین نمی‌شد، اغلب

مجبور بودند در کشتزارهای بزرگ مزدور شوند. بسیاری از رعیت‌زادگان به شهرها می‌آمدند و در کارخانه‌های فلزکاری و کارگاههای دیگر دنبال کار می‌گشتند. اما شهرها فقط جزیی از مردمی را که ده بی‌معاش گذاشته بود، سیر می‌کرد. خیش‌های آهنی خواستار زیادی نداشت یکی به این علت که تعداد مزرعه‌های بزرگ کم بود. و دیگر این که صاحبان صنایع قیمت آنها را بالا نگه می‌داشتند. اینها منافع خود را با فروش بیشتر خیش زیاد نمی‌کردند بلکه بیشتر به کارگران فشار می‌آوردند و از حق آنها می‌زدند. هجوم رعیت زاده‌های فقیر به شهرها باعث شده بود که کارگر، ارزان و فراوان به دست آید. فقر و تنگدستی کوبنده‌ای بر زندگی اینها مسلط بود.

فلزکاران با کمک می-ین-له صاحبان کارخانه را بیرون راندند و قدرت را به دست گرفتند. کشاورزان فقیر در مبارزه با صاحبان کارخانه‌ها به کارگران یاری کردند. اینک فلزکاران به کمک کشاورزان آمدند تا ارباب‌ها را بتاراندند. رعیت‌های فقیر، بعد از راندن ارباب‌ها، زمین به دست آمده را بی‌درنگ بین خود تقسیم کردند. می-ین-له، پیش از این که به قدرت برسد، گفته بود که قبل از هر چیز به تمام کشتزارها خیش آهنی خواهد داد. بعضی‌ها فکر می‌کردند که او می‌خواهد فوری مزرعه‌های کوچک را براندازد. ولی می-ین-له بعد از این که با کارگران حکومت را به چنگ آورد، درست عکس آن عمل کرد.

همان‌طور که کارخانه‌ها را به کارگران سپرده بودند زمین را هم به کشاورزان فقیر دادند. به هر کس آن قدر که با نیروی خود به تنهایی می‌توانست بکارد. از این راه حتی تعداد مزارع کوچکی که کاربرد خیش آهنی در آنها به صرفه نبود، به مراتب بیشتر شد. فقط چند مزرعه بزرگ را می-ین-له و شاگردانش به کشت و کار گرفتند.

فیلسوفی به نام سا، می-ین-له را به شدت سرزنش می کرد و می گفت: او هم مثل دیگران است. قدرت، حافظه را ضعیف می کند و به مقصد رسیده، فراموشکار می شود. می-ین-له در جواب می گفت: من در سبایی به شما آموخته ام، آنها را یاد بگیرید. حرف های مرا که شنیدید، در عمل تجربه کنید. می-ین-له می خندید به همه کسانی که فکر می کردند با فرمان يك روزه می شود جای مصیبت هزار ساله ای را آباد کرد، و به راه خود می رفت.

پس از مدت کوتاهی وضع این طور شد که فلزکاران، پس از تاراندن بهره کشان، تا جایی که ممکن بود و بی توجه به قیمت فروش، خیش آهنی ساختند. ارباب های زمین و آب هم تارانده شده بودند و کشتزارهای آنها به دست دولت یا به دست عده بی شماری خورده مالک، زراعت می شد. کسانی از کشاورزان بودند که زمین بیشتری داشتند و اسب برای شخم کردن زمین. ولی برای اینها هم چون زمینشان وسعت کافی نداشت، خرید خیش آهنی به صرفه نبود. کشاورزهای فقیر اسب نداشتند و گرسنه بودند. اینها بالاچار در مزرعه کشاورزهای مرفه کار می کردند و در عوض مزد و یا اسب آنها را به قرض می گرفتند. ناراضایتی کشاورزهای فقیر به زودی وسعت گرفت و نفرت آنها متوجه کشاورزان غنی شد. می-ین-له در صدد رفع این نفرت برنیامد و حتی به آن دامن هم می زد. کارگران، کسانی را به روستاها فرستادند تا برای خیش های آهنی تبلیغ کنند. اینها به کشاورزان فقیر توصیه می کردند در دسته های بزرگ جمع شوند و تا ممکن است زمینهای زیادی را سر هم کنند تا کار برد خیش آهنی در آن با صرفه شود. برای کسانی که از آنها پیروی کردند خیش آهنی فرستادند، به نسیمه. اما کشاورزان غنی می بایست مدتها صبر می کردند تا خیش

آهنی بخرند و بهای آن را هم می بایست نقد می پرداختند. کارگرا با خیال آسوده می گفتند: ما و کشاورزان فقیر متحدیم. ما هم هر کدام آچار و ابزار کار جداگانه نداریم. و گرنه نمی توانستیم خیش آهنی بسازیم. شعار می-ین-له این بود که: شما زمین را گرفتید که از آن غله بردارید، حال زمین را بدهید به خاطر غله. منظور این بود که اگر شما تکه زمین های کوچک خود را بدهید گندم بیشتری به دست خواهید آورد. و این حقیقت داشت. چیزی نگذشت که مزرعه های بزرگ ترتیب یافت، خیلی بزرگتر از کشتزارهای اربابی قدیم. پس از چندی کشاورزان میانه حال هم اجباراً به مزارع بزرگ پیوستند زیرا دیگر کسی برای آنها مزدوری نمی کرد و زمین شان حاصلی نمی آورد چون خیش های چوبی خراش کم عمقی در خاک می کشید.

به این ترتیب می-ین-له برنامه اش را عملی کرد. به این طریق که آن چه مقدورش بود انجام داد و گذاشت که طبیعت هم کار خودش را بکند.

کسانی ممکن است مضر باشند که از نقیصه ای می نالند بی آن که علل قابل رفع آن را بگویند

هرگز نباید کسی را از اظهار اندوه از نقیصه ای غیر قابل جبران باز داشت. اغلب این طور است که چاره کار به نظر شخص مصیبت زده نمی آید. اینها با فریاد اندوهبار شکایت خود به شدت کار و کثرت طرفداران کسانی می افزایند که راه چاره را می دانند. اما مشکلی که فقط به ظاهر حل نشدنی است نباید اندوهگین مان کند. و گرنه شکوای ما جرأت ستم کشیدگان را می گیرد و آب به آسیاب عاملین نقیصه ها می ریزد. مثلاً اگر مصایبی به جهت وضع خاص مالکیت حاصل شده

باشد و کسانی ضجه کنند که چنین وضعی ازلی و ابدی است، چنین شکوه‌هایی برای کسانی که تملکشان مصیبت‌زا است، این تصور مطلوب را به‌وجود می‌آورد که قانون طبیعت است که به دست آنها اعمال می‌شود. به این ترتیب آنها برف می‌شوند بر سر سرمازدگان و زلزله می‌شوند برای آنها که زمین زیر پایشان می‌لرزد یعنی اینها قدرت قهار طبیعت‌اند که به دست انسان از عمل نمی‌افتند.

مشکل تشخیص زور

امروزه خیلی‌ها حاضرند با ظلمی که به بی‌پناهان می‌شود مبارزه کنند. ولی آیا اینها می‌توانند ظلم را بازشناسند؟ تشخیص بعضی انواع ظلم آسان است. وقتی مردم را به خاطر ترکیب دماغ یا رنگ مویشان لگدمال می‌کنند، اعمال زور برای خیلی‌ها آشکار است. هم این طور وقتی کسانی را در زندانهای متعفن می‌اندازند. ولی مگر نه این است که ما در اطراف خود همه جا مردمی را می‌بینیم چنان نزار که گویی با تسمه فولادی شلاقشان زده‌اند؛ مردمی که در سی سالگی قیافه پیران شکسته را دارند. اما بیدادگری کجا است؟ مردمی سالهای سال در زاغه‌هایی زندگی می‌کنند که مطبوع‌تر از سلول زندان نیست و امکان رهایی از آنها هم بیش از امکان رهایی از زندان نیست. ولی کو زندانبانی که در جلو زاغه‌ها ایستاده؟ ستمدگانی از این قبیل بی‌نهایت زیاده‌تر از کسانی هستند که در روز معلومی شکنجه شده‌اند و یا در زندان شناخته‌ای فرو رفته‌اند.

احتیاط در حفظ تجربه

متی می‌گفت: تجربه‌های ما اغلب بسیار سریع به رای و حکم تبدیل می‌شود. حکمها را در نظر داریم و می‌پنداریم که همان تجربه‌هایند. البته به حکم چندان اعتمادی نیست، آن قدر که به تجربه هست. روش خاصی لازم است برای تازه نگهداشتن تجربه‌ها به شکلی که همیشه بتوان رای تازه‌ای از آنها به دست آورد. متی می‌گفت بهترین تجربه‌ها را می‌توان به گلوله برف تشبیه کرد که ممکن است در موردی حربه خوبی باشد و در عین حال نمی‌توان مدتی دراز نگاهش داشت. و مثلاً در جیب هم نمی‌ماند.

خیلی‌ها می‌گفتند، می-ین-له در عمل، مردی بزرگ بوده است ولی له-په^۱ را فیلسوف بزرگی می‌دانستند. متی می‌گفت: عمل له-په ثابت کرد که فیلسوف بزرگی نبوده، عمل می-ین-له نشان داد که فیلسوف بزرگی بوده است. می-ین-له در فلسفه عملی و در عمل فلسفی بود. می-ین-له قبل از تأسیس انجمن در بحث‌های عمومی شرکت می-کرد. پس از این که عقیده‌ها به اندازه کافی هم جهت شد و تهیه مقدمات به قدر کافی پیشرفت کرد، به کسانی که هنوز هم مشغول بحث‌های کلی بودند می‌خندید و خود يك سره به توسعه و تکمیل انجمن پرداخت. اما اغلب پیش می‌آمد که هنوز مسایل مبهم و عقیده‌ها (هرچند که مربوط به کار روزمره بود) هنوز با کار روزمره درنیامیخته بود و به قدر کافی هم جهت نشده بود. آن وقت می-ین-له دوباره در بحث‌های کلی شرکت می‌کرد. اما این کار فقط به خاطر اصلاح عمل بود. کسانی هستند که زندگی را به خاطر جمع‌آوری عقیده می‌خواهند ولی می-ین-له عقیده‌ها را برای زندگی می‌خواست. اگر بپنداریم فیلسوف کسی است که برای فلسفه زندگی می‌کند، پس می-ین-له فیلسوف نبود. ولی حتی چنین

پنداری هم به نظر او فلسفی نبود.

متی می گفت: می توان به بحث های کلی برخاست، همچون پرنده ای که از خاک داغ به آسمان بلند می شود و یا چون قوشی که اوج می گیرد تا خرگوشی را ببیند و بر سرش فرود آید.

مسئولیت مردم

متی شنید کسانی می گویند: در کشور ما نمی شود مردم را مسئول تمام کارهایی که می کنند دانست. ما نمی توانیم مردم را بر پایه اعمالشان خوب و بد کنیم. گاه وضعی پیش می آید که از شخصی شرارتی سر می زند. با این همه نمی توان او را شرور نامید. ما دزدها را از چنگ پلیس پناه می دهیم زیرا اینها، اغلب برای سیر کردن شکم خود دزدی می کنند. درباره بعضی از اشرار باید گفت که کار بهتری نمی دانند. عقیده ما بر این است که از هیچ کس نمی شود بیش از آن چه هست طلب کرد.

متی گفت: به نظر می رسد کسانی که این چنین مورد اغماض شما پند خیلی کم بضاعتند. کم بضاعت تر از شما، و یا شاید شما و آنها کمتر از دیگران دارید؟ چه کشور بی سامانی است زادگاه شما. چه می کنید برای اصلاح آن؟ متی مدتی اندیشید و ادامه داد: هر چه بیشتر فکر می کنم طرز مقابله شما را با اوضاع، نارساتر می یابم. این طور که تظاهر می کنید موضوع بحث شما بینوایانند. در این صورت لطفاً به آنها تجویز کنید که اگر گرفتار فقرند، با زور حقشان را بگیرند. چه طور است از کسانی هم که بانی و باعث کمیابی اند، صحبتی به میان بکشید. البته می گوئید اینها کار بهتری نمی دانند. پس ببرها را هم باید آزاد گذاشت تا بگردند چون درندگی ببر به این علت است که به علف عادت نکرده. این طور که پیدا

است قاضی هاهم در چشم شما بی تقصیرند که کسانی را محکوم می کنند که شما از جلو چنگشان پنهان می کنید، همانها که از زورنداری دزدیده اند یا مردم را به قیام خوانده اند تا چاره بیچارگی ها کنند، همان بیچارگی هایی که از آسمان نیامده بلکه پرداخته دست انسان است. قانون حکم می کند و کار قاضی هم اجباری است و اگر نکند گرسنه می ماند. عده ای هستند که زندگیشان از کارخانه داری می گذرد. کارخانه تجمع ابزار کار است که بی آن، دیگران نمی توانند کار کنند. تأمین معاش کارخانه دارها به این طریق است که ابزار کاری را که در اختیار دارند به مبلغ گزاف اجاره می دهند تا دیگران بتوانند کار کنند و لابد چون پدرانشان آنها را کارخانه دار کرده اند خودشان تقصیری ندارند. اینها بی تقصیرند و نمی شود دست به گریبانشان برد اما دیگران به خاطرشان گرسنگی می کشند. کارخانه دارهای شما وجدانی آسوده دارند در حالی که می بایست وجدانشان ناراحت بود. رفتار شما با این گونه افراد مثل آدمهایی است که از بس نیکوکارند وجدانی آسوده دارند. خلاصه: این حرفها دردی را دوا نمی کند.

متی گفت: ببر گناه نکرده که گوسفند خوار شده ولی منم هم بی تقصیرم.

در لزوم اخلاق برای اجتماع

وقتی نقشه نبردی بد طرح شده باشد و هدف آن نسبت به قوای موجود بسیار بزرگ و نحوه اجرای آن هم ناقص باشد، آن وقت است که باید سربازها بی اندازه شجاع باشند. سربازها بساید با فضیلت شجاعت بی اندازه چیزی را ممکن کنند که از حماقت امرای آرتش غیر ممکن شده است.

داستان اخلاق هم چنین است. نان و شیر گران است و یا نایاب و دسترنج کار ناچیز است و یا مردم بیکارند. این جا است که فقر باید با اخلاق آمیخته باشد تا فقرا دزدی نکنند. در چنین وضعی می‌شنویم که ثروتمندان از اخلاق جانبداری می‌کنند و دزدی نمی‌کنند و حتی کسانی را از میان خود که آشکارا دزدیده‌اند تعقیب می‌کنند. مگر تعقیب دزد دلیل جانبداری از اخلاق نیست؟ نه، نیست، نباید گفت که اینها طرفدار اخلاقند. زیرا هر وضعیتی اخلاقی برای خود دارد که در درجه اول باید آن را رعایت کرد. و برای رعایت آن باید سایر دستورهای اخلاقی را که تاکنون رایج بوده و حالا دست و پا گیر شده، کنار گذاشت. در وضعی که شرح دادیم تنها کسی می‌تواند ادعای طرفداری از اخلاق کند که لزوم فضیلت‌های فوق‌العاده را برچیند. یعنی کاری کند تا ارزاق در اختیار همه باشد. به‌طور کلی می‌توان به‌حق گفت، هر کشوری که در آن رعایت شدید اخلاق لازم است به‌دست ناهل اداره می‌شود.

در فضیلت عدالت

در بعضی از کشورها عدالت را بسیار می‌ستایند. می‌شود گمان کرد که در این کشورها، برقرار کردن عدالت کاربس مشکلی است. بسیاری از مردم نمی‌توانند در کار عدلیه شرکت کنند، به این علت که آن قدر فقیر و بیچاره‌اند که نمی‌توانند منصف باشند و یا از انصاف چیزی جز کمک به خودشان بفهمند. اما عدالتی که آدم برای خودش طلب می‌کند، کم ارزش می‌نماید. کم پیش آمده که این سرکوب‌شدگان اجتماع را به خاطر عشقی که به عدالت دارند، تحسین کرده باشند. چیزی که اینها کم دارند از خود گذشتگی است و چه‌طور از خود گذشته باشند که خود فقیر و سرکوب شده‌اند. عدالت خواهی دیگران این

بدبینی را به وجود می‌آورد که شاید اینها فقط در این لحظه تأمین دارند ولی در مددند که هفته‌ها و سالهای آینده را تأمین کنند. بعضی دیگر در این بیم به سر می‌برند که مبادا اوضاعی که تاکنون ضامن سیری دایمی آنها بوده از پی قیام سرکوب‌شدگان در هم ریزد. عده دیگری هم از حقوق کسانی دفاع می‌کنند که می‌خواهند در آینده از آنها بهره‌کشی کنند.

در کشورهایی که خوب اداره می‌شوند نیازی به عدالت فوق‌العاده نیست. در چنین جایی عدالتخواه بی‌عدالتی نمی‌یابد، همچنان که نالنده را درد نیست. در این کشورها مفهوم عدالت اختراعی است و به‌روش مفیدی گفته می‌شود که منافع مردم مختلف را هم آهنگ و همساز کند. اعمال عدالت چشم‌گیر می‌شود. خرجش زیاد است و برای کسی که بی‌عدالتی کرده و یا برای خاندانش گران تمام می‌شود.

تخریبی که آموزش است

پس از این که زحمتکشان سرزمین سو، اربابها را تاراندند و قدرت را به‌دست گرفتند، کارها رونق بسیار گرفت. دیگر کارخانه‌دارها از کیسه کسانی که محتاج ابزار کار آنها بودند ثروتها نمی‌اندوختند و ابزارها را به‌مقدار زیاد به‌هرجا که دست انسان در کار بود، می‌فرستادند. از آن جا که می‌بایست کار با ابزار جدید را آموخته باشند و مردم آموخته نبودند، ابزار بسیاری خراب می‌شد. به‌زودی صدای مردم بلند شد که اول بی‌آموزید بعد بفرستید. فی-ین^۱ که شاگرد می-ین-له بود، از این کار جلوگیری می‌کرد. می‌گفت: آدم وقتی خوب یاد می‌گیرد که کار خودش را ضایع کند. منظورش از خوب، همان سریع بود، زیرا که

وقت تنگ بود.

یکبار آهنگران برای هیزم شکنهای مرزهای دور، که تا کنون با تبر درختها را می انداختند، اره جدیدی با قدرت زیاد فرستادند. هیزم-شکنها اعتمادی به اره نداشتند. با این همه شروع کردند به بریدن درختهای نازکی که چوب نرم داشت. مثل این که تیغه را به ماست گذاشته باشی، فرو رفت و برید. هیزم شکنها به حیرت افتادند و درختهای کلفتی را که چوب نرم داشتند انتخاب کردند. بعد از این که این برش هم خوب انجام شد رفتند سراغ درختهای نازکی که چوب سخت داشتند و بعد درختهای تنومند سخت چوب را بریدند. هر بار تیغه اره به آسانی می برید و رد می شد. هیزم شکنها مست این قدرت و برش، کنده ریشه کهن ترین درخت را به میان کشیدند و اره را بر آن گذاشتند. ولی این بار اره به آسانی کار نمی کرد و سخت داغ شده بود. با این همه موفق شدند این کنده را هم دونیم کنند. هیزم شکنها که از خود بیخود شده بودند اره را به سنگ عظیمی گذاشتند و بریدند و البته که اره شکست.

چندتن آنها بار سفر بستند و با اندوه زیاد نزد **نی-ین** آمدند تا تقاضای اره تازه ای کنند. خجالت زده شرح دادند که چطور اره جیغ کشید و خورد شد. **نی-ین** خنده کرد و پرسید: راهنمایی همراه اره نیامده بود؟ گفتند البته، حالا بادمایان می آید که کسانی آمده بودند. **نی-ین** پرسید: خوب این راهنماها داد نزدند؟ گفتند: فریاد اره بلندتر بود. **نی-ین** گفت: به شما اره های جدید خواهند داد، چون که روش شما را پسندیدیم. اگر ما هم چون شما، مدام به کار دشوارتری بر نمی خاستیم، هرگز موفق نمی شدیم اره ای بسازیم که کنده ریشه سخت چوب ترین درخت را ببرد.

زبان حرکات در ادبیات

متی می گفت: **کین-یه** شاعر می تواند افتخار کند که زبان ادبی را نو کرده است. در زمان او دونوع شیوه گفتار معمول بود یکی آراسته و فاخر که **سبک** و آهنگ نوشته داشت و مردم هم چنین زبانی را نه در روابط کار روزانه و نه به مناسبت دیگری به کار می بردند. نوع دیگر، زبانی بود که درهمه جا به کار می رفت و جز تقلید حرف روزمره نبود و **سبکی** نداشت. **کین-یه** زبانی را به کار گرفت که **سبک** داشت و طبیعی هم بود. او با توجه به حالت هایی که جان جمله است، شیوه گفتار خود را به وجود آورد. تنها کاری که کرد این بود که به جمله ها حالت داد و کاری کرد که حالت ها همیشه از جمله ها نمایان باشد. چنین زبانی را او حالت دار نامید چون که بیان کننده حرکات و حالات انسانها است. جمله های او وقتی به بهترین وجه خوانده می شود که با حرکات بدنی خاصی که با آنها تناسب دارد، توأم شود. مثلاً حرکاتی که تواضع یا خشم یا متقاعد کردن کسی یا مسخره کردن یا از برکردن یا غافلگیر کردن یا اخطار کردن و ترسیدن و ترساندن را مجسم کند. اغلب در حالت معینی (مثل عزرا) حالت های بسیار دیگری هم نمایان می شود (مثل، مردم را شاهد گرفتن، کنارجویی، بی انصافی و غیره). **کین** دریافت که گفتار ابزار رفتار است و می دانست کسی که حتی با خودش حرف می زند دیگران را مخاطب می دارد.

نکته ای از روش بزرگ (مشکل تاریخ نویسی)

سلطان سرزمین **وای**^۱ برای جلوگیری از طغیان آب سدی ساخت. بعضی از تاریخ نویسه ها به این علت انسان دوستی او را تحسین کرده اند.

اینها نادیده گرفتند که او به زور، بسیاری از مردم را که زمینی نداشتند تا از سیل بترسند به کار می کشید و این که دایم برای بنای سد مالیات های سنگینی می گرفت، به طوری که گویا سد فقط وسیله ای برای پول گرفتن شده بود. برخی دیگر از تاریخ نویسا با ملاحظه این نکات سلطان سرزمین وای را نکوهش کرده اند. اینها در نظر نگرفتند که سد در جلوگیری از طغیان آب بسیار خوب بود و سلطان با زحمت زیاد مردم را بر سر کار جمع می کرد و آنها را به تناسب کار تقسیم می کرد.

این هر دو گروه تاریخ نویس، روش بزرگ رانمی شناختند. حمایت از مردم وای می تواند تبدیل به تاراج آنها شود. در حالی که مردم از شکم خود می زدند تا مالیاتها را بپردازند، صدای آب را که به دیوار سد می شکست، می شنیدند. در واقع سلطان وای می توانست با يك دست سد را بسازد و با دست دیگر پول را بگیرد. ولی در توصیف وضع، تعارضی بین این دو کار دیده اند. مثل این که یکی مانع دیگری بوده به طوری که تاریخ نویسا یکی را قبول و دیگری را رد کرده اند.

ماثریالیسم ناهنجار

متی می گفت: نوعی ساده اندیشی جسورانه، در کار بررسی های علمی مفید است. این سهل انگاری، ترس از مقابله با مسئله های پیچیده را می ریزد. مثلاً پزشك های ما را در نظر بگیرید که گاه درعین مفید بودن چقدر سطحی هستند. چه کسی به این فکر می افتد که سری را که درد می کند با قلم آهنی بشکافد و باز کند. یا از بازوی بریده ای رشته های عصب و ماهیچه را بیرون بکشد و با سیم هایی به دست مصنوعی محکم کند. برای این کارها نوعی خشونت فکر لازم است. ترس از پیچیدگی کارها بسیاری را قلیج می کند. اینها فکر می کنند تمام آن چه اتفاق می افتد

لازم است. اما اغلب از تمام آن چه در جریان کار اتفاق می افتد فقط برخی واقعاً لازم است. از بقیه می شود چشم پوشید و یا به شکل دیگری انجامش داد.

هنگامی که می-ین-له تمام اوضاع را دگرگون کرد هرگز کارخانه ای تأسیس نکرده بود و پول زیادی هم در دستش نگشته بود و نمی دانست چه طور شیر به شهر می رسد. از پیچیدگی مسئله ها نهراسید و تك تك کارهای معمول را برای راه انداختن کارخانه ها و گردش پول و رسیدن شیر به شهر مهم نگرفت.

مبدأ فلسفه

متی می گفت: فلسفه را باید از نورهانید، فلسفه در بند است. شاگردش پرسید: در بند که؟ - در بند آنها که همه جا اسیر می گیرند. رو پرسید: چرا باید فلسفه را آزاد کرد؟ متی جواب داد: می-ین-له که مردم سرزمین سو را از بند رهانید ادعا کرده که در این کار از فلسفه كمك گرفته است. رو پرسید: می شود بدانیم این چگونه فلسفه ای بوده است؟ متی جواب داد: گفتم که فلسفه در بند بود. بندیان به رهایی می اندیشند. رو گفت: سخن تو در مسیری دایره وار می چرخد و ما را به پیش نمی برد. متی گفت: ما با حرکتی دایره وار به پیش می رویم. ما خود مطالبی می گوییم و گفته هایی نیز از پیشینیان به ما رسیده است. برای انتخاب همزمانمان در جنگ، اصول زیادی مقرر کرده ایم. اینها همه به يك اندازه قابل اطمینان نیستند و منافع همه شان یکسان نیست. در جریان مبارزه است که به علایق آنها پی می بریم. شاید مجبور شویم به مقابله با عده ای از آنها برخیزیم. تمام کارها

قدم به قدم انجام می‌شود. رو گفت: دانش دشمنان ما زیاد است. متی جواب داد: گفتن تنها این مطلب درباره دشمنان ما کافی نیست. دشمنی آنها با ما، حکایت از دانش زیاد نمی‌کند. رو پرسید: می‌شود گفت که اینها مدت‌ها اندیشیده‌اند و دانش‌ها به دست آورده‌اند و بسیار پیش رفته‌اند. چه طور می‌توانیم با آنها مقابله کنیم. متی جواب داد: آنها راه فکر کردن را بر ما بستند. چرا؟ چاره دردهای ما را نیاندیشیدند. اگر اندیشیده‌اند چه بود؟ بسیار پیش رفته‌اند؟ شاید به این معنی که از ما دور شده‌اند.

آنگاه متی این شعر را از کین-یه خواند:

بازجویی نیکان

جلو بیا! می‌شنویم که مرد نیکی هستی.
خودت را نفروخته‌ای، اما صاعقه هم
که به خانه می‌زند خریدنی نیست.
به حرفت پای بندی، خوب، حرفت چه بوده است؟
راستگو هستی، عقیده‌ات را می‌گویی.
کدام عقیده را؟
شجاعی؟ دشمنت کیست؟
خردمندی؟ برای که؟
چشم بر منافع خود ندوخته‌ای؟
پس در پی منافع که می‌روی؟
دوست خوبی هستی،
آیا با مردم خوب هم دوستی می‌کنی؟

اینک گوش کن:

ما می‌دانیم
که دشمن مایی. به این علت می‌خواهیم نابودت کنیم.
ولی به ملاحظه خدمت‌ها،
و صفت‌های خوب تو،
دیواری نیکو انتخاب کرده‌ایم که تو را بر آن واداریم،
و با تفنگی اعلا، رگباری از گلوله‌های خوب،
نثار می‌کنیم و دفنت می‌کنیم
با یک بیل خوب در خاکی مرغوب.

هنر رانندگی

می-ین-له به شاگردان آموخت: وقتی در جاده باریکی با
اتومبیل حرکت می‌کنیم لازم است مواظب ماشین جلوی باشیم و گرنه
تصادف می‌کنیم. چه طور مواظب ماشین جلوی باشیم؟ به این ترتیب که
باید ماشینی را که جلو ماشین جلوی ما میراند در نظر بگیریم. باید
مواظب تمام آن چه بر سر راه ماشین جلوی قرار می‌گیرد بود، زیرا که
حرکت و توقف آن تابع تمام این موانع است. مثل این است که راننده،
ماشین جلوی را هم می‌راند. وقتی چیزی جلو آن بیاید این هم باید
بایستد. یعنی اگر مانعی بر سر راه ماشین جلو من آمد خود منم باید
بایستم زیرا او تابع این مانع است.
بسیار مهم است که همیشه از خود پرسیم آن که جلو ما می‌راند
چه وابستگی‌هایی دارد.

شکستن سنت

ریاضی دانی به نام تا^۱ برای شاگردانش شکل بسیار نامنظمی ترسیم کرد و از آنها خواست که سطح آن را حساب کنند. شاگردان شکل را به مثلث‌ها و مربع‌ها و راست گوشه‌ها و دواپر و سایر اشکال که سطحی قابل محاسبه دارند، تقسیم نمودند ولی هیچ يك نتوانست سطح دقیق شکل نامنظم را معلوم کند. آن گاه استاد مقراضی به دست گرفت و شکل نامنظم را برید و از برگ بیرون آورد و در کفه ترازویی گذاشت و وزن کرد. در کفه دیگر مستطیلی گذاشت که قابل محاسبه بود و از آن قطعه قطعه برید تا ترازو به تعادل آمد.

متی گفت: استاد پیرو دیالتیک بوده است. چون که بر خلاف شاگردانش - که شکل را با شکل می‌سنجیدند - شکل مورد محاسبه را چون تکه کاغذ وزن داری به کار گرفت و به این ترتیب مسئله را چون مسئله‌ای واقعی و بی آن که گرفتار قواعد معمول گردد، حل کرد.

در لزوم احترام گذاشتن

خوب است اشخاص مفید را محترم بداریم. وقتی کسی مورد احترام باشد بیشتر مفید خواهد بود. جایی که شخص با تجربه‌ای صحبت می‌کند باید سکوت کرد. کسی که بداند به حرفهایش عمل خواهند کرد، سنجیده‌تر فکر می‌کند.

رای می-ین-له

کشور چپاولگر ^۱ به سرزمین سو، کشور می-ین-له، حمله

کرد. کشور چپاولگر دیگری به اسم ای-یه^۱ با کشور ^۲ دشمنی داشت و اینک می‌خواست به کشور می-ین-له اسلحه و آذوقه برساند تا از خود دفاع کند. مردم سو در پذیرفتن این کمک تردید داشتند. می-ین-له بی‌تردید گفت: گاه لازم می‌شود که بین اسمی که به اشخاص می‌دهیم و رفتاری که با آنها داریم فرق بگذاریم. اما در همه حال باید هر دو کار را کرد. چون می-ین-له نمی‌توانست در بحث و رأی‌گیری حاضر باشد نامه‌ای با این متن فرستاد: لطفاً رأی مرا برای قبول کمک و اسلحه از دست غارتگران ای-یه منظور نمائید.

انواع مختلف قتل

قتل انواع گوناگون دارد. می‌شود با چاقو شکم کسی را پاره کرد یا نانش را برید یا بیماریش را علاج نکرد. می‌توان کسی را در دخمه‌ای جا داد و یا تا حد مرگ به کار کشید. ممکن است کسانی را هم به خود کشی مجبور کنند یا به جنگ بفرستند و از این قبیل. فقط بعضی از این انواع قتل در کشور ما ممنوع است.

شهرت نی-ین

متی می‌گفت: شهرت نی-ین به تحسین ناهنجار آلوده شده است. از فرط بخورهای متبرک شمایل قدیس پیدا نیست. مثل این که خواسته باشند عیبی را پنهان کنند. این تحسین مزه رشوه می‌دهد. البته اگر تحسین لازم باشد باید به هر ترتیب فراهم شود. برای این که اشخاص بدهدف خوب را تحسین کنند رشوه باید داد. و در آن زمان

تحسین لازم بود. زیرا که راه تاریک بود و آن که رهبری می کرد دلیل قانع کننده ای نداشت. گرسنگانی که هرگز رویش دانه ای را ندیده بودند می بایست بذرهای می افشانند. طبیعی بود که اینها فکر کنند کسی مجبورشان کرده گندم را مشت مشت دور بریزند و سیب زمینی را زیر خاک فرو کنند.

متی برای فی-ین پیشنهاد لقبی می کند

متی پیشنهاد کرد این قدر فی-ین را به بزرگی موصوف نکنند بلکه او را فی-ین مفید بخوانند. ولی هنوز زمان این گونه تحسین نرسیده بود. مدتها می گذشت و آنها که مفید بودند بی افتخار مانده بودند. چنان که معرفی شخصی با صفت مفید لیاقت رهبری او را نمی رساند. متی به زودی پی برد که پیشنهادش بی مصرف بوده است. خود او گفت: قصد من این بود که اشخاص مفید به بزرگی شناخته شوند. اینک این خواسته من در وجود فی-ین معتبر شده است. يك مشت مردم قدرتمند جابر که در گذشته حکومت می کردند سعی داشتند به رنجبران بقبولانند که بزرگترین ظالم همان مفیدترین آدم است. اینک شخص مفیدی را بزرگ می خوانند.

درماندگی سالمندان

درماندگی سالمندان که در خور رعایت و مدارا است، از آن جا می آید که دیگر نمی توانند به اتکای استدلال خود دیگران را مجاب کنند در نتیجه به زور شخصیت خود متوسل می شوند. تجربه يك عمر به آنها اجازه می دهد پیشنهادهایی بکنند، ولی بیشتر تجربه هاشان را

فراموش کرده اند. برای جلب محبت، دیگر نیروی کافی ندارند و ناچار باید به عشق گذشته متکی شوند. سخن آنها به صدای ضعیف به زبان می آید، پس باید در حضورشان ساکت بود. گفتارشان طولانی می شود چون که رشته سخن را گم می کنند. جابر و مستبد هستند چون که کسی دوستشان ندارد. بی صبر و کم حوصله هستند زیرا به زودی خواهند مرد. بد بین هستند چون که نمی توانند به حسابها رسیدگی کنند. یادآور تجربه هایی می شوند که در گذشته با آنها شده، چه دیگر نمی شود تجربه ای با آنها کرد. بهره ای که هنوز می توانند بدهند به سخنی قابل دریافت است و آسیب شان را نمی توان به آسانی دفع کرد. با سالمندان باید در نهایت مهربانی رفتار کرد.

خود پرستی

یانگ-چو^۱ به شاگردان می آموخت که: وقتی می گویند خود-پرستی بد است منظور شیوه ای از کشور داری است که در آن خودپرستی سبب فساد می شود. من می گویم این شیوه کشور داری را باید فاسد دانست.

اگر تجار بتوانند جنس نامرغوب را به قیمت گزاف بفروشند، اگر ممکن باشد مردم تنگدست را با مزد ناچیز به کار پرمشقت واداشت، وقتی بشود مردم از اختراعات بی نصیب گذاشت و سود هم برد، اگر ممکن باشد اعضای خانواده را وابسته و گرفتار کرد، وقتی که با زور بشود کارها از پیش برد، جایی که کلاهبرداری ثمر دهد و از زیرکی منافعی حاصل شود و عدالتخواهی سبب ضرر گردد، آن وقت می گویند همه اینها خود پرست هستند. اگر کسی بخواهد خود پرست نباشد پس

۱- Yang-tschu

نباید بر ضد آن حرف بزنند بلکه باید چنان وضعی به وجود بیاورد تا خودپرستی لازم نباشد. سخنرانی بر ضد خودپرستی اغلب به این معنی است که بخواهند وضعی را تثبیت کنند که خودپرستی را ممکن یا حتی لازم کرده است. وقتی خورنده زیاد و غذا کم باشد یا همه از گرسنگی می‌میرند یا بعضی خودپرستانه رفتار می‌کنند و زنده می‌مانند.

خودپرستی عیب نیست با این شرط که به دیگران آسیب نرساند. حتی می‌شود به کمبود خودپرستی ابراد گرفت. اوضاع نابسامان از خودپرستی بعضی و کمبود خودپرستی دیگران به وجود می‌آید. کسی که خودش را به قدر کافی دوست ندارد؛ کسی که وسایل محبوبیت خود را فراهم نمی‌کند؛ زنی که پی صابون نمی‌رود تا نظافت کند؛ مردی که دنبال دانش نیست تا معرفتی به دست آورد؛ آن که در پی اسباب سلامت جسم خود نیست و چون سنگ گر به گوشه‌ای می‌خزد، جماعتی را به نکبت وجود خود می‌آلاید. کسی که با زندگی در زاغه‌ای مرطوب راضی است و می‌گذارد کمرش را در جوانی زیر بار کار پرمشقت خم کنند و به دانش کم راضی است، به جامعه شکل بربریت می‌دهد. همین طور کسانی که زاغه مرطوب را برای سکونت نشانش می‌دهند و کمرش را دوتا می‌کنند و از دانش به دورش می‌دارند.

برای داشتن خودپرستی، از آن گونه که به کسی آسیب نمی‌رساند، باید وضعی فراهم کرد که خودپرستی سالم تولید کند. کسانی که در این وضع زندگی می‌کنند کمک خواهند کرد تا این صفت عمومی شود.

در تغییر روش و اسباب کار

متی حکایت می‌کرد: سه مرد از سرزمین سو با سه تن از کشور کا می‌جنگیدند. پس از نبردی طولانی دو تن از مردان سو کشته شدند و

از جنگجویان کا یکی به سختی و دیگری کمی زخمی شده بود. در چنین وضعی تنها مرد زنده سو پا به فرار گذاشت. شکست سو قطعی به نظر می‌رسید. اما، فرار مرد سو به ناگهان همه چیز را تغییر داد. حریف او از کشور کا به تعقیبش شتافت، ولی تنها، چون یارانش زخمی بودند. حال جنگجوی سو این يك نفر را که تنها بود کشت و پی درنگ به سراغ دو حریف زخمی رفت و پی زحمت آنها را هم از پای درآورد.

این رزمنده درك کرده بود که فرار همیشه نشان شکست نیست بلکه ممکن است وسیله فتح هم باشد.

متی افزود که روش جنگجوی سرزمین سو را باید دیالکتیکی نامید. زیرا درك کرد که دشمن از جنبه‌ای خاص ناهماهنگ است. هر سه آنها هنوز می‌توانستند بجنگند اما فقط یکی می‌توانست بدود. شاید بهتر بشود گفت که نیروی جنگنده دشمن کامل بود ولی نیروی دونده آن ثلث می‌شد. این شناخت جدایی آنها را ممکن می‌کرد.

در ستمگری و تحمل ظلم

متی می‌گفت: تأکید این که نباید ظلم را تحمل کرد مهمتر از این است که مردم را به رعایت انصاف دعوت کنیم. آنها که امکان ستمگری دارند زیاد نیستند ولی آنها که ظلم را تحمل می‌کنند بسیارند. همدردی با دیگران که در عین حال همدردی با خود نباشد، قابل اعتماد نیست. اما به غم خود خوردنی که در عین حال همدردی با دیگران باشد، می‌شود اعتماد کرد.

در تقصیر و اشتباه فرد

متی می گفت: می گویند دفع صدماتی که بی تقصیر به کسی وارد می شود مشکل تر است از دفع کیفر اشتباهی که از کسی سر زده است. نظر من عکس این است. صدمه ای که بی تقصیر به من می رسد برایم چندان گران نیست. اما مصیبتی که مسببش من بوده ام، از پای درم می آورد. به هر حال من خورد را مسئول بسیاری از نقیصه ها می دانم که ظاهراً تقصیرش از من نیست. مثلاً شیوع بیماریها و حتی جنگ مرا به فکر می اندازد که اشتباه من در این میان چه بوده است؟

در رفتار همجنس بازان

اغلب به همجنس بازان ایراد گرفته می شود که اینها قیافه ای پرناز به خود می گیرند و وقتی با طرف خود صحبت می کنند رفتارشان برای کسانی که احساسی سنجیده دارند مسخره است. اما مگر رفتار مردها با خانمها غیر از این است؟ یا باید ناز و کرشمه و تظاهر به مستی شهوت را در هر جا که دیده شد مکروه دانست یا بر آن عذر نهاد، ه جا که دیده شد.

در پنهان کردن عیبها

متی می گفت: داشتن عیب مهم نیست، حتی اگر به رفع آن هم نکوشند. اما پوشاندن عیب بد است. کسی که نتواند خودش را آن طور که هست نشان دهد، به خود ضرر زده. اما کسی که خود را آن طور که نیست نشان می دهد به دیگران صدمه می زند. چه طور می تواند کسی در کنار تو به جنگ رود که عیبهای تو را نمی داند. تلاش تو برای تظاهر

به آن چه نیستی نیروی رزمت را تلف می کند. مثلاً می ترسی اگر دوستت به جبونی تو پی ببرد ترکت کند؟ اما او باید از نتیجه جبونی تو بترسد و رفع آن برای او آسان تر است تا برای تو. به شرط این که آگاه باشد. حتی اگر کسی دروغگو است باید اقلأً به بهترین دوستان خود گفته باشد که چنین است؛ در این مورد دیگر نباید دروغ بگوید.

در خیانت زن

از متی پرسیدند آیا خلاف اخلاق است اگر زنی به شوهرش خیانت کند. متی گفت: در کشوری که همه چیز را باید خرید مثلاً فنجانی جای را و جای خواب را و کتاب را و آغوش زنی را، نمی شود از کسی خواست آن چه را که خریده مال خود نداند. مگر وقتی در خانه ای اطاقی اجاره می کنیم صاحب خانه می تواند این اطاق را به دیگری هم اجاره دهد؟ اگر زنی پول گرفت و آغوشش را اجاره داد، البته خلاف اخلاق است که این سراچه را به دیگری هم واگذار کند، مگر این که قرار بر آن باشد. اما زن در چنین کشورهایی گرسنه می ماند و بی خانمان، اگر آغوشش را اجاره ندهد و بنابراین زن خائن قرار داد فاسدی را زیر پا می گذارد. اگر خود را لخت نفروشد چیزی ندارد که لختی خود را بپوشاند. به عقیده من در کشوری چون این، همه چیز خلاف اخلاق است؛ هم ازدواج و هم خیانت در ازدواج.

روش بزرگ

روش بزرگ دانشی است عملی که موضوعش ایجاد اتحادها است و به هم زدن آنها؛ بهره گیری از تغییرات است و وابستگی به -

آنها؛ ایجاد تغییرات است و تغییر ایجاد کنندگان؛ تلاشی واحدها است و تجمع آنها؛ عدم استقلال تضادها از یکدیگر است و قابلیت تجمع تضادهایی که یکدیگر را نفی می کنند. روش بزرگ، شناخت تحول درونی پدیده ها و طرز استفاده از آنها را ممکن می کند. روش بزرگ طرح سؤالی را می آموزد که راه را برای عمل باز می کند.

هنر تعطیل کردن آموزش

هر معلمی باید یاد داشته باشد که به موقع درس را تعطیل کند. این هنری است که آموختن آن مشکل است. کمتر کسی می تواند در موقع مناسب، واقعیت را جانشین تعلیمات خود کند. و بسیار نادرند کسانی که بدانند دیگر درسشان به پایان رسیده است. البته برایمان مشکل است ببینیم شاگردمان همان خطاهای گذشته ما را، با وجود کوششی که در برحذر داشتن او کرده ایم، تکرار می کند. همان قدر که بی راهنما ماندن بد است، راهنمایی نخواستن از اندرزگویان هم می تواند برایشان ناگوار باشد.

شرایط انقلاب

می-ین-له می گفت: شرایط بسیاری باید فراهم باشند تا انقلاب درگیرد. اما او هیچ زمانی نمی شناخت که در آن کار انقلابی تعطیل باشد.

در رد اخلاق رسمی

متی یکبار در باره جمله معروف «باید دیگران را مثل خودت دوست بداری» گفت: اگر کارگران چنین کنند هرگز نخواهند توانست نظامی را برچینند که در آن اگر کسی بخواهد دیگران را دوست داشته باشد باید خودش را دوست نداشته باشد. بهره کشان دایم به کارگران موعظه اخلاق می کنند. واعظ درس اخلاق می دهد در حالی که شرایط زندگی بد اخلاقی می آموزد. اما، مردم زحمتکش در جنگ با بهره کشان خود، سراپا اخلاق می شوند.

می-ین-له می گفت: اخلاق ما آن است که در جنگ با جابران و بهره کشان به ما یاری کند.

متی می گفت: فقرا دست و دل بازند؛ گرسنگان میهمانداران خوبی هستند؛ کسانی که ذخایر دیگران را انباشته می کنند خود ذخیره نمی کنند.

متی می گفت: بیش از مرگ باید از زندگی بد ترسید. شاید گاهی لازم شود که زندگی بدمان را به خطر اندازیم تا زندگی بهتری به دست آوریم. ولی هرگز نباید به استقبال مرگ حتمی رفت.

متی می گفت: گرسنگی آشپز بدی است. آموزگاران قدیمی اخلاق تأکید می کردند که فقط فضایی پسندیده است که به خاطر نفس فضیلت معمول شود. کاهمه کارگران را از این قبیل فضیلت ها پرهیز می داد و توصیه می کرد فقط به صفاتی توجه کنند که برایشان مفید است.

گاه که جامعه گرفتار مصیبتی می شود مردم را به کسب و اعمال بعضی فضایل دعوت می کنند. اگر این فضایل پس از رفع مصیبت هم مدت‌ها مرسوم بماند، اغلب خود باعث مصیبت‌های جدید می شود. این نکته به کرات در مورد صفاتی چون شجاعت، پشتکار و تحمل، عشق به راستی و فداکاری، دیده شده است.

متی با اطمینان می گفت:

آزادی، نیکوکاری، عدالت، سلیقه و بخشندگی، پدیده‌هایی است که با تولید سرو کار دارد.

متی می گفت: رفتار نیک همان رفتار تولیدکننده است. چگونگی روابط در تولید منبع همه فضیلت و فساد است.

متی می گفت: کار-مه و می-ین-له مکتب اخلاق نیآورده‌اند.

متی به کارگری که بعضی‌ها نجیبش می دانستند گفت: بی‌آزاری فضیلت نیست.

متی می گفت: تنگ نظری، مردم تنگدست را نابود می کند. اینها باید نسبت به خود و همگنانشان بزرگوار باشند. این نکته را مبارزه به آنها می آموزد.

متی می گفت: آن که زندگان را دوست ندارد از زندگی شاد نمی شود.

متی می گفت: آنها که فقط به رونق زندگی خود می پردازند. زندگی پستی دارند. آدم فرومایه از دیگران می دزدد، مسرد بزرگوار بخشندگی می کند. کارگران مبارزی که من دیده‌ام مردان بزرگی بودند.

در وظیفه کارگران

بعضی اشخاص که کتابهای قدما را به دقت نخوانده‌اند، می گویند: کارگران در قبال بشریت رسالتی دارند. این حرفی است یاوه و زیان‌بخش. کارگران مترقی‌ترین بخش اجتماع بشری هستند، به شرطی که درك کرده باشند که در صورت بی تحرکی وضعشان از همه بدتر خواهد شد. ولی بشریت از آنها طلبی ندارد، بلکه به آنها بدهکار است. رسالت یعنی فرستادگی. کسانی رسالت دارند که فرستاده شده باشند. مثلاً کسی نمی‌تواند بگوید: رسالت من این است که تکه نانی به دست بیاورم. کارگران باید با بدبینی خاص مواظب همه کسانی باشند که آنها را پی چیزی می‌فرستند.

در عینیت و گرایش حزبی

از متی پرسیدند: چه طور می‌توانید از کسی بخواهید که حزبی باشد و در عین حال دیدی به حق و همه جانبه داشته باشد. متی در جواب گفت: در صورتی که حزب به‌طور عینی برحق و صلاح باشد، دیگر فرقی بین حزبی بودن و عینی بودن نیست.

احتیاج به کمک

می-ین-له که در زندان بود، تمام زمستان از پنجره اش به پرنده ها غذا می داد و می گفت: اینها محتاج کمک هستند چون چیزی برای خوردن ندارند و حزب هم نمی توانند تشکیل بدهند.

در احوال نقاشان

نقاش جوانی که پدر و برادرش پارو زن بودند نزد متی آمد. گفتگوی زیر بین آنها در گرفت. متی گفت:

— پدرت را که پارو زن است در پرده هایت نمی بینم؟

— مگر باید فقط پدرم را نقاشی کنم؟

— نه قایق رانهای دیگر را هم می توانی بکشی. ولی آنها هم در پرده های تو نیستند.

— برای چه باید حتماً قایق ران باشد. مگر از اینها زیاد نیست؟

— البته، ولی من از سایر مردمی هم که کار زیاد می کنند و مزد کم می گیرند، چیزی در کار تو نمی بینم.

— مگر اجازه ندارم هر چه می خواهم بکشم؟

— البته، ولی چه می خواهی؟ قایق رانها در وضع مشقت باری

هستند. می خواهند به آنها کمک کنند. یا باید بخواهند به آنها کمک

کنند. تو این وضع را می شناسی و می توانی نقاشی کنی. در حالی که

گل آفتابگردان می کشی. چنین کاری قابل بخشش است؟

— من گل آفتابگردان نمی کشم، خطهایی است و لکه هایی و

احساساتی که در ضمن به من دست می دهد.

— دست کم احساسات تو باید از وضع مشقت بار قایق رانها متأثر

باشد. این طور هست؟

— شاید باشد.

— پس تو آنها را فراموش کرده ای و فقط احساسات را در ذهن داری.

— من در راه تکامل نقاشی کار می کنم نه در راه تکامل قایق رانها.

به حکم انسانیت در انجمن می-ین-له عضو هستم که می خواهد بهره کشی را ریشه کن کند ولی در کار نقاشی به تکامل شکل های هنری می پردازم.

— حرف تو به این می ماند که کسی بگوید: وقتی آشهزم زهر در

خوراک می کنم ولی به حکم انسانیت پول دارو را می دهم. وضع قایق -

رانها از این رو وخیم است که نمی توانند بیش از این صبر کنند. تا

نقاشی شما کامل شود آنها از گرسنگی مرده اند. تو فرستاده آنها هستی

ولی وقت زیادی برای سخن آموزی صرف می کنی. احساسات تو از

کلیات است ولی قایق رانها که تو را برای جلب کمک فرستاده اند،

احساس کاملاً مشخصی دارند، تو چیزهایی می دانی که ما نمی دانیم، اما

گفته هایت همان است که ما هم می دانیم. یعنی چه؟ یاد می گیری کسه

رنگ و قلم مو را به کار اندازی در حالی که هدف معینی در سر نداری.

اما استفاده از این وسایل فقط وقتی مشکل می شود که بخواهند منظور

خاصی را بیان کنند. بهره کشان از هزار چیز صحبت می کنند ولی استثمار

شدگان از استثمار صحبت می کنند. برو قایق رانها را نقاشی کن!

تفاخر

متی می گفت: تفاخر به بی ثمر بودن بیشتر دیده می شود تا

تفاخر به ثمر بخش بودن. از جمله خواص انگشت شمار بودن و به آن

افتخار کردن، همان افتخار به بیمودگی است. بسیاری کسان می گفتند:

استادان بزرگ موسیقی و نقاشی می بایست به خود بالیده باشند که

کاری که آنها کردند، ازدیگری ساخته نبود. ولی متی می گفت: استاد ن بزرگ افتخار می کردند که این کارها از بشر ساخته بود.

صلح و جنگ

دیدیم که: ملتی که با ملت‌های دیگر در صلح زندگی می کرد، جنگ طبقات را درون خود تقویت می کرد ولی جنگ با ملت‌های دیگر که به دنبال جنگ طبقات در گرفت، صلح موقت طبقات را به همراه داشت. با این همه جنگ ملتها در عین حال جنگ طبقات را دامن می زد تا جایی که صلح موقت در هم ریخت و جنگ طبقات به جنگ ملتها پایان داد.

تحريك حس ناسیونالیستی مردم

متی هم به کشور سو مهاجرت کرده بود. در آن جا با سایر مهاجران کشور گی-ال^۱ که همگی پیرو نظام بزرگ بودند آشنا شد. این مهاجران خود را مقصر می دانستند که در استفاده از حس ناسیونالیستی مردم گی-ال کوتاهی کرده بودند، کاری که هو-یه^۲ با بی شرمی تمام کرده بود. این حرفها متی را کسل می کرد. با بی میلی می گفت: در کارگران و دهقانان فقیر احساس ناسیونالیستی وجود ندارد. چنین حسی را تاریخ در آنها به وجود نیاورده. اگر چنین احساسی در آنها پیدا شود، چیزی است که هو-یه در آنها نهاده و بنابراین نمی تواند چندان عمیق باشد. گیرم چنین حسی در آنها می بود؛ چه طور می بایست از آن استفاده می کردیم؟ به چه منظور و به چه وسیله؟ هزار مسئله حل نشده

۱- Ge-el

۲- Hu-yeh

در مقابل ما بود ولی هیچ يك برای کسی که نظام بزرگ را در سینه داشت، با احساس ناسیونالیستی حل نمی شد. جنگ با ملت‌های دیگر برای معاملات اربابان بزرگ لازم بود. ولی کارهای ما با جنگ درست نمی شد، حتی جنگ کار ما را لنگ می کرد.

در ضدیت با اندرزهای دربندکننده

متی می گفت: همانقدر که اطاعت اندرزهای خوب خوب است، اطاعت از اندرزگویان خوب خطرناک است. نتیجه این می شود که دیگر اندرزا را نمی سنجدند و به کار بستن اندرز نسنجیده، یعنی تغییر نیافته و سازگار نشده، احمقانه است. باید به اندرزگویان گفت که علاوه بر پیشنهادهای خود، پیشنهاد دیگری هم بدهند برای موردی که نخواهند به آنها توجه کنند. و اندرز جویان هم باید اندرزهایی بخواهند و به خاطر بسپارند برای موردی که نتوانند یا نخواهند از اندرزی پیروی کنند.

در قیاس و برابری

متی می گفت: هنگامی صحبت از نابرابری ممکن است که برابری شرایط برقرار شده باشد. اول باید پاها را در يك سطح قرار داد تا معلوم شود چه کسی رشیدتر است.

خود مختاری ملتها

متی می گفت: خود مختاری ملتها بخشی از نظام بزرگ است

و علاوه کرد: به آن شرط که به نظام بزرگ رونق دهد.

سربازهای مؤدب

در یکی از استانها سربازها به یاری کشاورزان، انقلابی کردند و افسرهای خود را کشتند به استثنای دهقانزاده‌ای که به آنها پیوسته بود. در جنگهایی که بعد از آن روی داد سربازها، تحمیل بسیار به این افسر روا می‌داشتند تا این که یکبار او یکی از آنها را به خاطر خطایی، با خشونت تنبیه کرد. از آن پس به یکباره سربازها مؤدب شدند و رفتارشان کاملاً عوض شد. غذای او را جداگانه می‌آوردند و دیگر مثل گذشته بی مشورت با او به مأموریت‌های خطرناک نمی‌فرستادند. افسر شش ماه بعد از این واقعه خودکشی کرد.

نظم و بی‌نظمی

متی می‌گفت: جمله «هو-ای» که می‌گویند «منافع عموم بر منافع شخصی مقدم است» ظاهراً حکایت از نظم می‌کند. اما در واقع نشان‌دهنده بزرگترین بی‌نظمی است. کشوری که در آن، آنچه برای اجتماع مفید است به ضرر افراد باشد و آنچه برای افراد خوب است برای جامعه بی‌فایده باشد، خود بی‌فایده است. «هو-ای» می‌پندارد که شخصیت کشور در او مجسم شده است. بنابراین شعار او به سادگی چنین می‌شود: منافع «هو-ای» بر منافع یک یک افراد کشور مقدم است.

خود پرستی

چه طور باید با خود پرستی مبارزه کرد؟ کشور باید به شیوه‌ای نظم گیرد که بین منافع افراد و منافع عموم تفاوتی نباشد. در کشورهای بی‌سامانی چون کشور «هو-ای»، خود پرستی چیز هولناکی است. در اجتماع منظم خود پرستی افراد به نفع جامعه است.

در وظیفه افراد

در جامعه‌های سامان‌گرفته، نیازی نیست که دایم از وظیفه افراد در مقابل کشور صحبت شود. در این جامعه‌ها فشار چندانی بر فرد نیست. زندگی آسان است. خطایی که از یکی سر زد، بی عجله اما بی درنگ اصلاح می‌شود. کاری را که یکی نتواند، دیگران می‌کنند. اگر یکی سرکار نیامد دیگران به اندازه کافی هستند.

طرفداری متی از نی-ین

متی از نی-ین طرفداری می‌کرد. در این بحث که آیا ایجاد نظام جدید در يك کشور ممکن است یا نه، عقیده داشت که کار را باید در يك کشور شروع کرد و در ضمن ایجاد نظام در سایر کشورها، به کمال رسانید. بنای نظم جدید در يك کشور همان قدر برای ایجاد نظام در کشورهای دیگر لازم است که شروع بنای نظم جدید در کشورهای دیگر برای تکمیل نظام در يك کشور، ضروری است.

نکته‌ای از روش بزرگ

در شروع جنگ بزرگ، کسانی در انجمن انتظار داشتند که دست کم کارگران بعضی از کشورها مانع ورود دولتهاشان به جنگ شوند. اینها می‌پنداشتند که دولتها نخواهند توانست به توده زحمتکش مردم بقبولانند که جنگ لازم است. در این جا دونکته بود. اولاً معلوم شد که برای به راه انداختن جنگ، چندان لازم نبود که کارگران لزوم آن را قبول کنند. روشهای مؤثری وجود داشت تا آنها بی اعتقاد هم به جنگ کشانده شوند. ثانیاً توده بزرگی از کارگران به لزوم جنگ معتقد شدند. در واقع سرپای دستگاه اقتصادی، جنگ را می‌طلبید. جنگ متعلق به چنان اقتصادی بود. و آنهایی از کارگران که تردید داشتند تمام این دستگاه را باید برچید، یا برچیدن آن ممکن است، به لزوم جنگ معتقد می‌شدند. پس از این که از جانب کارگران مقاومتی برضد جنگ بروز نکرد، یا اگر کرد ضعیف بود، بسیاری از افراد انجمن یقین کردند که کار از کار گذشته است. می-ین-له با چنین عقیده‌ای مبارزه می‌کرد. می‌گفت: نحوه تولید تضادی بین طبقات مختلف نگهدارنده آن به وجود آورده است. اینک مبارزه آرام گرفته ولی نحوه تولید هنوز برجا است. بنابراین باید تضاد در آینده ظاهر شود. مردم به ظاهر یکدلند و دولت بسیار زورمند. ولی فشار اختناق به منتهای شدت رسیده است. قدرت دولت در فشاری است که بردوش کارگران می‌آورد. نظام اقتصادی موجود که برای کارگران گران تمام می‌شد اینک حامی دیگری یافته ولی باز هم برای کارگران گران تمام می‌شود.

متی و اخلاق

متی می‌گفت: کمتر جمله‌ای دیده‌ام که با «تو باید» شروع شود و

بر زبانم خوش جاری شود. در این جا منظورم جمله‌هایی است با مفهوم کلی، جمله‌هایی که مخاطبش عموم مردم باشد. اما يك جمله را می- پسندم: تو باید تولید کنی

قیاس

لوا، نویسنده پرافتخار و محبوب می‌گفت: قلمم از طلا، فرمانم مطاع، زخم با وفا و عقیده‌های منزلم اصیل و دوستانم ناپه‌اند. متی می‌گفت: قلم من از آهن است، خواهمش‌هایم را نشنیده می‌گیرند و زخم با دیگران می‌رود. شاگردان و دوستان من همان قدر دچار اشتباه می- شوند که خودم هم می‌شوم. تنها تابلویی که دارم بدل ارزان قیحتی است از کاری مشکوک، عجیب نیست؟

اندیشه‌های خطرناک

پس از این که فیلسوف چینی، متی، از حضور مقام عالی رتبه‌ای بازگشت به شاگردانش گزارش داد که بیشتر بحث شخصیت عالی‌قدر بر سر اندیشه‌های به اصطلاح خطرناک بود. متی می‌گفت: جناب ایشان بسیار تند و با شدت ولی مبهم و سر بسته صحبت می‌کرد. اما تعجبی نیست اگر اندیشه‌هایی مثل «آن که کار می‌کند غذا می‌خواهد» یا «برای ساختن پل پل ساز لازم است» و یا «باران از آسمان به زمین می‌بارد» به نظرشان خطرناک بیاید. باور کنید این احساس به من دست داد که در جلد چنین آقایی رفتن، بسیار خطرناک است.

پزشك غير سياسى

متى فيلسوف با چندتن از پزشكان درباره نابسامانى‌هاى مملكت صحبت مى‌کرد و از آنها مى‌خواست كه در اصلاح آن كمك كنند. اينها مى‌گفتند ما سياستمدار نيستيم و به همين علت دعوت او را رد مى‌کردند. متى در جواب داستان زيرا را حكايه كرد:

پزشكى به نام شين-فو^۱ در جنگ خاقان مينگ^۲ براى تسخير استان شن-زي^۳ شركت كرد. او در بیمارستانهاى نظامى مختلف كار كرد و كارش چنان خوب بود كه مدتها در مدارس پزشكى، رفتار نمونه او را سرمشق تدريس كرده بودند. دست مصنوعى كنه ساخته ابتكارى او بود، براى سربازانى كه يك دستشان در جنگ افتاده بود، شهرت زياد يافت. براى او مسئله جبران دست و پاى متلاشى با جوارح مصنوعى حل شده بود. مى‌گفت علت كمال من در هنر پزشكى اين است كه بى‌هيچ ملاحظه تمام علاقه‌هايم را كه با پزشكى مربوط نبود، كنار گذاشتم. مى‌پرسيدند: هدف جنگى كه در آن شركت كرده‌اى چيست؟ مى‌گفت در لباس پزشك نمى‌توانم در اين باره عقیده‌اى داشته باشم. توجه من به - انسانهاى صدمه ديده است نه به مستعمرات پرثمر. دربار خاقان چنين حرفهائى را براى او، با توجه به ارزشهاى پزشكى‌اش، سخت نمى‌گرفت و چشم‌پوشى مى‌كرد. زيرا وقتى عقیده او را درباره نوشته‌هاى كى-ين^۴، مرد آشوبگرى كه جنگ، تسخير سرزمينهاى غير، اطاعت سربازان، دستگاه خاقانى و مزد ناچيز كشاورزان و زحمتكشان را محكوم مى‌كرد - مى‌پرسيدند، مى‌گفت: اگر فيلسوف بودم در اين باره عقیده‌اى مى‌داشتم؛ اگر سياستمدار بودم ممكن بود با دستگاه خاقان مبارزه كنم؛ سرباز كه نيستم تا نمردم و از كشتن دشمن سرباز زخم و حمال هم نيستم تا بگويم مزد كم است. در شغل پزشكى همه اين كارها را نمى‌توان كرد. فقط

يك كار ممكن است و آن كارى است كه ديگران نمى‌توانند، يعنى علاج زخم.

با اين همه شين-فو يك بار در وضعيت خاصى اين موضع رفيع و منطقى را ترك كرد. وقتى كه دشمن داشت شهر محل بیمارستان او را فتح مى‌كرد سراسيمه گريخته بود تا به جرم طرفدارى خاقان كشته نشود. او راديدند كه در لباس دهقانى از ميان خطوط دشمن مى‌خزيده و در خطر حمله دشمن، مردم را مى‌كشته و در جواب كسانى كه رفتارشان را نكوهش مى‌کردند فيلسوفانه مى‌گفته: چه طور مى‌توانم به عنوان پزشك خدمت كنم در حالى كه به عنوان انسان كشته شده باشم.

هنر مبتدل

كين-يه مى‌گفت، چه سود از انتقاد هنر مبتدل و طلب هنر بهتر و يا تحقير سليقه مردم؟ به جاى اين‌ها همه بايد پرسيد: تريك براى مردم چرا؟

شك و ترديد

دو^۱ كه شاگرد متى بود گفت: بايد نسبت به آن چه كه با چشم خود ندیده‌ايم مشكوك باشيم. به خاطر اين عقیده منفى او را ناسزا گفتند و او ناخرسند خانه را ترك كرد. زمانى نگذشته بود كه دو باز آمد و در آستانه در گفت: حرفم را اصلاح مى‌كنم: بايد نسبت به آن چه هم كه به چشم مى‌بينيم مشكوك باشيم. پرسيدند: حد ترديد چيست؟ گفت: آرزوى عمل.

پرداختن به اخلاق

متی می گفت: کمتر کاری دیده ام که برای اخلاق انسان مضرتر از پرداختن به اخلاق باشد. کسانی می گویند: راستی را باید دوست داشت، به وعده وفا نمود و در دفاع از نیکی ها مبارزه کرد. ولی درختها نمی گویند: سبز باید بود و میوه را راست به سمت زمین رها کرد و وقتی که باد می گذرد زمزمه در برگها انداخت.

در تضاد پدیده ها

یکی از شگردهای کار می-ین-له این بود که در پدیده های به ظاهر يك دست و يك نواخت، تضاد را کشف کند. وقتی عده ای از مردم را می دید که در مقابل سایر گروهها واحد متشکلی ساخته اند، احتمال می-داد که با این حال در میان خود بسیار متفرق و یا حتی با هم دشمن باشند، به این سبب که منافع بعضی با منافع دیگران در تعارض می-افتاد. به علاوه، افراد این گروه در برخورد با گروه های دیگر، رفتاری به تمامی و همیشه يك دست نداشتند. به این ترتیب گروه، پدیده ای تمام و کامل و يك شکل نیست؛ آن طور که پیوسته با سایر گروهها در تعارض باشد و دشمنی ورزد، بلکه روابط در حال تغییر است و پیوسته -هرچند با شدتهای متفاوت- یکسانی گروه در خود و تضاد آن با سایر گروهها، دستخوش تغییر است. گاه-مه در زمان خود به کارگران هشدار می داد، اربابان خود را گروهی بس یکدست و هماهنگ نمی بیند. در واقع همان وظیفه زورگوئی که سبب اتحاد بهره کشان است، در عین حال بین آنها نفاق می اندازد. اینها با یکدیگر دشمن هستند و در بسیاری از مسائل نظری و رفتاری متفاوت دارند. کارگران می توانند از چنین فرصتی بهره برند. البته این در صورتی برایشان ممکن است که در عین

حال هرگز از همبستگی بهره کشان غافل نشوند.

بسیاری از مردم می-ین-له را آدم زیرک و مکاری می پنداشتند که با دشمن دوستی می کند تا سرانجام بر او غالب شود. اما این پندار غلط بود، صرف نظر از این که برحسب دیدگاهمان، چنین خیانتی را مقبول یا مردود بدانیم. در واقع مسائلی پیش می آمد که گروهی از بهره کشان در کشمکش با گروه دیگری از خودشان، از خواسته های کارگران دفاع می کردند. نه به خاطر کارگران بلکه به خاطر منافع خودشان. اتحاد صادقانه کارگران با این عده، تا زمانی که در این پایگاه بودند، ممکن بود. کارخانه داران و تجار که در مبارزه خود علیه اشراف از پشتیبانی کارگران برخوردار شدند و با کمک آنها بر اشراف غلبه کردند، در عین حال ظالمانه ترین اجحاف ها را به آنها روا می داشتند. با این همه گاه-مه عقیده داشت عمل کارگران صحیح بوده است. چون به طریقی از پیروزی دشمنان خود بهره مند می شدند. تجارت و تولید صنعتی از آن پس با آزادی بیشتری تکامل یافت. و هر چند که این به مراکز بهره کشی از کارگران رونق می داد ولی همین مراکز، زادگاه آزادی آنها نیز بود.

کوچکترین واحد چیست؟

کوچکترین خانواده را عنوان کرد. متی گفت: شاید این در زمانهای قدیم صدق می کرده. خانواده ها از ملك خود در مقابل یکدیگر دفاع می کردند. امروزه چنین ملکی کجا یافت می شود؟ همه تجربه ها مال پدر بود زیرا فقط او تصمیم می گرفت. امروز او فقط ضربت می خورد. و فقط جای زخم است که برایش می ماند. از این جای زخم ها جوانترها هم دارند. آنها هم مثل پدرها ضربت می خورند. ولی در جای دیگر. زیرا خارج از خانه پدری کار می کنند. آن روزها پدر چاره ای می دانست، امروزه دیگر نمی داند.

متی به شاگردان آموخت: کوچکترین واحد آنجا به وجود می آید که کار می شود و یا آنجا که به جستجوی کار می روند. در این جا تمام تجربه های زندگی گرد هم می آید. دانایی این واحد بیش از دانایی تلك اعضای آن است. اجتماع مرکب از افراد نیست بلکه مرکب است از کوچکترین واحدها. اگر اجتماع بخواند، کوچکترین واحدها می توانند از هم بپاشند ولی اجزای آنها فوری در پی تشکیل کوچکترین واحد جدیدی می روند. فرد از عضویت خود در کوچکترین واحد نیرو می گیرد. کونگ گفت: خانواده اتفاقی نیست. سایر مجمعه ها اتفاقی است. متی گفت: شاید این در زمانهای قدیم صدق می کرده. مگر امروزه اتفاقی نیست که کدام زن به کدام مرد شوهر کند تا بچه بیاورد؟ اگر اتفاقی نباشد تنها به این خاطر که مجمع هایی هست که در آن زن و مرد معاشر و همکار یکدیگرند. شاگردان کونگ می گویند بهره ای که انسانها تولید می کنند به جیب اشخاص معینی می رود، به جیب همه نمی رود. من، همه جا انسانها را می بینم که برای اشخاص معینی کار می کنند اما از این بابت خوشنود نیستم. دلم می خواست برای خودشان کار می کردند. کوچکترین واحد نمی خواهد که دست آورد افراد به يك کیسه ریخته شود. کونگ می گوید بچه ها باید والدین را دوست بدارند ولی دوستی به فرمان نیست. چرا باید همه را رها کنند و همان والدین را دوست بدارند؟ اعضای کوچکترین واحد لازم نیست یکدیگر را دوست بدارند فقط باید هدف مشترك را دوست داشته باشند. خانواده ها ساکن اندلی کوچکترین واحد پراز تحرك است و خدمتگذار اتصال و جوشش. خانواده ها در خدمت جدایی هستند.

کامه و بنای نظام بزرگ

کامه به کارگران می گفت: از کسانی که موعظه می کنند که شما باید نظام بزرگ را به وجود آورید پرهیز کنید. اینها آخوند و ملا

هستند. اینها باز به دنبال خیالات واهی کارهایی برایتان در نظر گرفته اند. یکبار بی نظمی بزرگ را به گردنتان می اندازند و بار دیگر می گویند نظام بزرگ را به وجود آورید. در واقع کار شما این است که زندگی خود را سامان دهید. در حالی که به این کار مشغولید نظام بزرگ را هم ساخته اید. تجربه های تلخی که بی نظمی بزرگ به شما آموخته و علاوه بر آن، چند تجربه خوب که همقطاران شما در بعضی قیامها اندوخته اند، راهنمای شما خواهد بود. اما بهتر است خانه مطلوب را در مغزتان تا آخرین میخ نسازید. کاری کنید که تا آنجا که ممکن است دستتان باز باشد. چه هنگام طرح نقشه آسان تر می شود بحث کرد، تا وقت پیاده کردن آن و هنگام ساختن، بسیاری چیزها به ذهن می رسد که به وقت طرح نقشه از نظر پنهان بوده است. مواظب باشید که بنده ایده آلها نشوید و گرنه به زودی نوکر ملاها خواهید شد.

هنر اصیل

متی می گفت: چندی پیش کین-یه شاعری پرسید که آیا در زمانه ما شعر ساختن در وصف طبیعت جایز است؟ جوابش دادم، آری. پس از مدتی که او را باز دیدم پرسیدم: در وصف طبیعت شعری سروده ای؟ جواب داد: نه. پرسیدم چرا؟ گفت: یکبار سعی کردم صدای ریزش قطره های باران را آن طور وصف کنم که به خواننده احساس مطبوعی دست دهد. در این باره فکر می کردم و گه گاه خطی می نوشتم. در ضمن پی بردم که این صدای ریزش باران باید در گوش همه، ترنم خوشی باشد. حتی برای آنها که سقفی به روی سر ندارند و وقتی می خواهند بخوابند آب در گریبانشان می چکد. در مقابل این وظیفه به ترس افتادم و منصرف شدم. در حالی که می کوشیدم و سوسه اش کنم گفتم: هنر که به يك امروز چشم ندوخته. ترنم باران همیشه خواهد بود. بنا بر این شعری در وصف

آن می‌توانست پابنده بماند. کین-یه افسرده جواب داد: آری، روزی که دیگر باران در گریبان خفته‌ای نهجکید، می‌شود از این شعرها گفت.

کهنه‌های نو

یکی از شاگردان به متی می‌گفت: آنچه به ما می‌آموزی کهنه است. همین درس‌ها را کامه و می-ین-له گفته‌اند و بسیاری کسان دیگر. متی جواب داد. اینها را چون که قدیمی است، یعنی چون ممکن است فراموش شود یا کسانی بپندارند فقط در گذشته ضحمت داشته، درس می‌دهم. مگر نه این که بسیاری از مردم هستند که این درسها برایشان تازه است؟

زندگی خود را بسازید

متی می‌گفت: بنای شهرها و پلها و ساختن ماشین‌ها و عمل آوردن گندم کافی نیست. باید به زندگی خودتان هم سامان دهید. شهرها بی‌قاعده به وجود آمده‌اند. هر جا خانه‌ای بود خانه‌ای در کنارش ساختند و خیابان به خیابان دیگر پیوست. ولی بعدها به موقع شهر سازان وارد کار شدند. با این حال شهرهای پرنکبتی هم داریم که از روی نقشه ساخته شده‌اند؛ ولی از روی نقشه‌های نکبتی. (اگر شهرهایی که طبق نقشه ساخته شده‌اند ناهنجار و بی‌قواره‌اند، نقص از کار با نقشه نیست بلکه از آنجا که خود نقشه‌ها خراب بوده‌اند.)

در رابطه کشورها

اگر به کشورها در روابطشان با هم، بیش از آنچه در روابط

انسانها مجاز و قابل تحمل است، اجازه دهیم و یا تحمل کنیم، تولید فساد می‌شود. اگر برای دستگاه کشوری قانون‌ها یا بی‌قانونی‌های خاصی قایل شویم که فقط برای خود دستگاه معمول باشد، دستگاه اداری مملکت را به صورتی غیر انسانی، به صورتی فوق بشری در آورده‌ایم. دولت حق ندارد مافوق انسان باشد! دولتها اغلب می‌گویند که برای ملت و نه برای خود عمل می‌کنند و به این طریق جنایت‌ها و بی‌قانونی‌های خود را مجاز قلمداد می‌کنند. اما، جنایت به این بهانه که برای دیگری صورت گرفته، مبدل به عمل پسندیده‌ای نمی‌شود. دولتی که بی‌قتل و دزدی نابود می‌شود، باید نابود شود!

زندگی‌نامه افراد

می‌دانیم که ملتها چه بهره‌هایی از ثبت تاریخ خود می‌برند. همان مزایا نصیب افراد انسانی هم می‌شود اگر تاریخ زندگی خود را ثبت کنند.

متی می‌گفت: خوب است هر کس مورخ خود باشد. در این صورت با دقت بیشتر و خواسته‌های پرارج‌تری زندگی می‌کند.

استدلال غلط می-ین-له بر ملا می‌شود

پس از تحول بزرگ که می-ین-له زمین را به رعایای فقیر تقسیم کرد، اندیشمندان نظام بزرگ در کشورهای خارج از سرزمین سو سخت به تعجب و انکار افتادند. همه متفق بودند که زمین را باید به دهقان داد ولی برنامه می-ین-له تقسیم زمین به کشاورزان نبود. هدف این بود که کشاورزی بزرگ به صورت بهره‌برداری دسته‌جمعی از زمین انجام

شود، نه تکثیر خورده مالکان كوچك. در ابتدا می-ین-له از پرداختن به سازمان اقتصاد بزرگ منصرف شد تا، با توجه به آرزوی توده های وسیع دهقانها، آنها را طرفدار خود سازد. بسیاری از كسان او را فربكار خواندند با این اتهام كه او زمین را داده است تا در اولین فرصت باز پس گیرد. بعضی ها او را متهم می کردند كه برنامه حزب دیگری را كه همیشه زمین برای دهقانها مطالبه کرده بود، دزدیده تا این حزب را از میدان بدر كند. اما، كار او تنها عمل ممكن در چنان وضعی بود. جالب این جا است كه می-ین-له در انجمن خود، برای این كه لزوم تغییر برنامه را ثابت كند، فقط از استدلال سیاسی استفاده می-كرد. ظاهراً او نیز غافل از این نکته بود كه پرداختن به بنای اقتصاد بزرگ در آن مراحل ابتدایی، به علل اقتصادی ممكن نبود. زیرا برای چنین كاری علاوه بر تحول سیاسی، انقلاب صنعتی هم لازم بود. كشت دستجمعی زمین بی وسیله كار ماشینى برزراعت فردی برتری نداشت. حتى چند سال پس از آن هم هنوز ماشین كافی در دست نبود. بنابراین عمل می-ین-له صحیح بود كه به خواسته دهقانها روی آورد. و دلیل كافی هم برای این كار پیدا كرد.

عادت های ناپسند

متی می گفت: رفتن به جایی را كه با رفتن به آن نمی رسیم، باید ترك كنیم و بحث را در موضوع هایی كه با بحث فیصله نمی گیرد، باید كنار گذاشت و اندیشه را در مسایلی كه با اندیشیدن حل نمی شود، باید از سر دور كرد.

پند متی

متی می گفت: در را همیشه باید بست حتی پشت سر دوستی كه رفته است و گرنه هوا خیلی سرد می شود. كین-یه گفت: سردتر از آن ممكن نیست بشود. متی گفت: چرا ممكن است.

همیشه در پی آموختن باش

متی گفت: حتی تماشای ترس در چشمان كسانی كه ارجمندشان می داریم، آموزنده است.

می-ین-له می گفت: باید چون واقعیت قاطع و خشن بود

می-ین-له همیشه از خشونت و تهور كوینده حكام مثال می-آورد. می گفت: نگاه كنید خود را به چه خطر هایی می اندازند و چطور تعهدات را زیر پا می گذارند و مقدسات خود را را می كنند و آرام ندارند تا منافعی به دست آورند و از ضررها بکاهند. حكومت كردن را از آنها یاد بگیرید.

متی به شاگردان آموخت: انقلاب در بن بست ها صورت می گیرد.

آنچه متی نمی پسندید

متی دوست نداشت سال نو را جشن بگیرد و وداع كند و به کسی هدیه تولد بدهد. دیدن مردم بدبخت را نمی خواست و برای آینده نقشه نمی كشید. دوست نداشت از شیرینی موفقیتها لذت برد و از ناکامی ها گلایه كند و از دقایق کوتاه متمتع شود. بی آمادگی و بی موضوع

سخنرانی نمی کرد. دوست نداشت توجهش را به زیبایی های طبیعت جلب کنند. می گفت: درك شروع تحول های واقعی آنقدر مشکل است که توجه به چیزهای دیگر، ممکن نیست.

در زیبایی حقیقت

گاهی کی-ین-له^۱ تشبیه «زیبا چون حقیقت» را به کار می برد. کسی با ناخرسندی به او گفت: چقدر نازیبایی به چشمان می آمد اگر همیشه حقیقت را می دانستیم؟ کی-ین-له به شدت به او اعتراض کرد.

در مفهوم چند لغت

طبیعت: طبیعت به آن چیزهایی می گویند که سازنده آن انسان نباشد. و چون تمام این چیزها برای پایدار ماندن باید تولید کنند، تمام سازندگان طبیعت هم که انسان آنها را نساخته باشد، جزو طبیعت به حساب می آید. اگر عنکبوت هم چنین تعریفی را برای طبیعت به کار برد، تارش جزو طبیعت نخواهد بود ولی نیمکت باغ برایش طبیعت خواهد بود. پرستش طبیعت از آنجا است که شهرهای ما قابل سکونت نیست. اما طبیعت بکر هم قابل سکونت نیست. علاقمندی دریا نوردان و کشاورزان به طبیعت در درجه اول عشق به کارگاه و یا خو کردن به آن است. دریانوردان به حق می گویند که زندگی دریا را دوست دارند. این، کار مشخصی است در محیطی خاص. متی که خود شهرنشین بود می گفت: طبیعت، به طور کلی، در من بی تأثیر است. ولی بعضی منظره های طبیعی را دوست دارم.

خاك: هو-ای همیشه کلمه خاك را طوری به کار می برد که از آن مفهومی جادویی برداشت شود. صحبت از خاك و خون می کرد و منظورش این بود که خاك نیروهای مرموزی به ملت می دهد. متی توصیه می کرد که به جای خاك ملك بگویند یا به آن صفت هایی چون حاصلخیز، خشك، كم آب، سیاه و مثل آن بیافزایند. او توجه می داد که مدتها است دیگر زمین همه چیز کشاورز نیست بلکه بیش از آن یا به همان اندازه به کود و ماشین و سرمایه نیاز است.

متی می گفت: بسیاری کسان کشورهایی را می ستایند که فضایل

خاصی چون شجاعت، فداکاری، عدالت دوستی و شبیه آن در مردم می پرورانند. ولی من به چنین کشورهایی شك می برم. وقتی می شنوم که ملوانان يك کشتی باید قهرمان باشند، می پرسم: مگر کشتی پوسیده یا کهنه است. اگر يك مرد مجبور شود کار دو نفر را انجام دهد یا شرکت کشتیرانی ورشکسته شده و یا می خواهد پیش از وقت به ثروت برسد. و اگر لازم باشد که ناخدا حتماً نابغه باشد پس دستگاه های کشتی قابل اعتماد نیست.

کشاورز و گاو

متی می گفت: هو-ای از مردم می خواست دلاور و قهرمان باشند. هرچه مغز زارع ضعیف تر است گاوش باید زورمندتر باشد.

شهرت صفات ناپسند

گاه پیش می‌آید که در کشوری صفات ناپسند به شهرت می‌رسد. صفاتی چون وحشی‌گری، تعصب، اجحاف، بهره‌کشی، روح جنگجویی، خودپرستی ملی، قبول بی‌انتقاد و شبیه آن تا اندازه‌ای مطلوب همگان می‌شود، حتی مطلوب توده مردم. همه افسوس می‌خورند و لسی اقرار می‌کنند که این صفات خبیث، لازم است. اگر بررسی چرا لازم است می‌گویند: مدت‌های زیاد خصلت‌های ناپسند در کار بوده است. مثل تن-پروری بالائی‌ها، خودخواهی امناء و حماقت بزرگان و از این قبیل. بی‌شک در چنین وضعی برای کشوری که مغلوکش کرده‌اند صفات فوق‌العاده‌ای لازم است. ولی، بهتر است پلیدی‌های کهنه را موقوف کنند و نیز شرایطی که آنها را به وجود آورده از میان بردارند. نه این که صفات‌های زشت جدیدی را به کار گیرند.

اوضاعی که فضایل خاص لازم دارد

یکبار، وقتی متی به کشورهای می‌تاخت که فضایل خاصی طلب می‌کنند، شاگردانش پرسیدند: پس باید اعتصاب کنیم اگر خواستند صاحب صفات ممتاز باشیم؟ متی بی‌درنگ جواب داد: مردم چاره‌ای ندارند جز این که صفات ممتاز خود را به کار گیرند. تا وقتی که ملت در چنگ حکام است به ناچار باید با صفات ممتاز پیش بیاید. مجبور است فضایی به کار گیرد تا حکام را براندازد.. عشق به آزادی، عدالتخواهی، تهور، پاکی عمل، فداکاری و انضباط، همه لازم است تا کشوری چنان سامان گیرد که برای زیستن احتیاج به فضایل خاصی نباشد. می‌توان گفت همان شرایط نکبت بار است که تلاش فوق‌العاده اخلاقی را لازم می‌کند.

بی‌نیازی از فضایل اخلاقی

کشوری که در آن مردم کارها را خود به دست گرفته باشند احتیاجی به رهبری داهیانه ندارد. در کشوری که زورگوئی ممکن نباشد عشق به آزادی لازم نیست. وقتی به مردم ظلمی نرسد، حس عدالتخواهی آنها چندان تکامل نمی‌یابد. جایی که احتیاج به جنگ نباشد احتیاجی به دلاوری نیست. اگر دستگاه اداری خوب باشد لزومی نیست که مردم فوق‌العاده خوب باشند. البته در آن صورت اگر کسی خواست می‌تواند فوق‌العاده خوب باشد، هر کس به میل خود می‌تواند آزاده، عادل و دلاور باشد بی‌آن که خود و دیگران را آسیب رساند.

پرداخت حقوق دولتی به شاعران

متی می‌گفت: مواجهی که دولت به طور افتخاری به بعضی شاعران می‌پردازد، مرا بدبین می‌کند. این در صورتی بلامانع است که شاعر با تولید اثری، خدمت فوق‌العاده‌ای به دولت کرده باشد. منظورم خدمت به دولت است نه به ملت.

پرداخت حقوق در ازای خلق آثار ادبی زیبا، به طور معمول، موجه نیست. دولت نباید بی‌آن که خدمتی دریافت کند هدیه‌ای بدهد. دولت نماینده ملت در امور فرهنگی نیست و باید از آن احتراز جوید. شاعران هم نباید بی‌آن که خدمتی انجام داده باشند از دولت پول قبول کنند. و گرنه به وضع خطرناکی به دولت یعنی به اداره مربوطه، وابسته می‌شوند. اما دولت می‌تواند برای تأمین معاش شاعران پول ترجمه‌های آنها را بپردازد. ترجمه کاری است که مهارت فنی می‌خواهد و بازرسی آن آسان است. این بازرسی فهم هنری را بالا می‌برد. به این ترتیب برای شاعران ممکن می‌شود هر قدر لازم می‌دانند تجدید در شعر خود

وارد کنند بی آن که به این علت به گرسنگی محکوم شوند. مثلاً به این بهانه که کسانی عاشق آثار هنری قدیمند. ممکن است مقداری از تجربه‌های جدید شاعران هم در ترجمه وارد شود ولی اندازه آن محدود و به خصوص قابل بازرسی خواهد بود. از این راه شاعران امکان پیدا می‌کنند آثار خود را با کارهای سایر شاعران، از زمانها و زبانهای دیگر بسنجند. و پولی که می‌گیرند در مقابل خدمت مفیدی است که برای مردم انجام می‌دهند. زیرا اهمیت ترجمه‌های خوب برای ادبیات زیاد است. به علاوه در این کار زبانهای خارجی را می‌آموزند که این هم مفید است. مثلاً از این راه که زبان خود را بهتر یاد می‌گیرند. دولت می‌تواند با پرداخت پول ترجمه كمك كافی - و نه زیاد - به خلق کارهای تازه بکند.

هدیه کردن يك هديه

شاگردان متی مشورت می‌کردند که چه هدیه‌ای برای استاد مناسب است. اولی مصمم شد چیزی هدیه کند که وسیله تولید باشد؛ دومی، چیزی را که خود تولید کرده بود، تا استاد ببیند که درس او ثمری تولیدی داشته است. سومی گفت: به او هدیه‌ای هدیه می‌کنم. جلیقه‌ای گرم تا به او ^۱ که از سینه علیل است، هدیه کند. این بیش از هر چیز شادش می‌کند.

پرده پوشی جنایت‌های دولتی

جنایت‌های هولناکی که به دست حکام انجام می‌شود، همین که

وارد زندگی روزمره شد، ظاهری عادی به خود می‌گیرد و تقریباً به - چشم نمی‌آید. دستگاه علاوه بر جنایت‌هایش تمام کارهای دیگر را هم که لازم و غیر قابل تأخیر است، روبراه می‌کند. یعنی دولت حق انجام کارهای مفید را هم به انحصار خود درآورده است. علاوه بر این دستگاه دولت متشکل از انسانها است و این در پایان روز که دستگاه تعطیل می‌شود، معلوم است. ما با این آدمها خویشاوند و منسوب و دوست هستیم. قاضی دستهای آلوده به خون خود را می‌شوید، در میان دیگران که در غروب دست می‌شویند تا آثار کار را از آن پاک کنند و در زیر همان شیر آب. پپیش را که روشن می‌کند جنایتکاری نیست که پس از انجام عمل شنیع پکی به دود می‌زند (چنین برداشتی البته نیشدار و گزنده است) بلکه آدمی است عادی که پپپ می‌کشد و اتفاقاً جنایتی از او سرزده (که باعث تأسف است).

آن چه در جریان جنجال محاکمات فرمایشی لایپزیک^۱ دیدیم ابتدا ناخوشایند می‌نمود. فعالیت دستگاه قضائی برای جمع‌آوری هر- نوع مدرک و از همه جا برضد متهم، تأثیر خود را بعد از محاکمه ظاهر کرد. این کوشش دستگاه همچون عملی که ثمر داده بسا شد قبول شد. وقتی معلوم شد که هدف جمع‌آوری و انتخاب مدارك، اثبات اتهام است، بدبین شدیم. اینك آنها به هدفشان رسیدند و حکم هم صادر شد و برای آرام کردن ما مدرك كافی در دست است.

دادگاههای نی‌ین

سرزمین سو که کشور کارگران و دهقانان است، پانزده سال پس از تأسیس به زیر سلطه اداره‌چی‌ها افتاد. وظیفه عظیم بنای نظام بزرگ

با اختلاف عقیده‌های بزرگ همراه بود و طبیعی است که همین، میدان را به دست اداره‌چی‌ها می‌داد.

در آن زمان کشور در دست دو حاکم بود. یکی **نی-ین** و دیگری **تو-تسی**^۱. **نی-ین** در خود مملکت زندگی می‌کرد. اما **توتسی** آن طرف دریاها، در نقطه‌ای دور بود. با این همه هر دو قدرتی یکسان داشتند. هرآنچه در کشور انجام می‌شد **نی-ین** تأیید می‌کرد و **توتسی** همه را غلط می‌دانست. **نی-ین** ادعا می‌کرد که هر کار که در کشور انجام می‌شود، من کرده‌ام. **توتسی** می‌گفت هیچ **یک** آنها به صلاح نبوده است. در واقع بسیاری کارها انجام می‌شد که **توتسی** هم می‌خواست و بسیاری کارها انجام می‌شد که **نی-ین** هم نمی‌خواست. آنها که می‌توانستند بر جریان کارها تأثیر بگذارند راضی بودند. ولی طبیعی است، ناراضیان هم بر جریان کارها تأثیر می‌گذاشتند. **توتسی** دایم به قدرت عظیم **نی-ین** اشاره می‌کرد و **نی-ین** تقریباً تمام حرفش از قدرت عظیم **توتسی** بود. بعضی از اداره‌چی‌ها **نی-ین** را پدر خلقها و **توتسی** را ذلیل‌کننده آنها می‌دانستند. بعضی دیگر **توتسی** را پدر خلقها و **نی-ین** را ذلیل‌کننده آنها می‌دانستند. و تمام عمال دستگاه یکدیگر را اداره‌چی می‌نامیدند، با نکبت‌انگیزترین معنی کلمه.

خطر اعتقاد به گردش احوال

طرفداران تکامل، اغلب وضع موجود را به حقارت می‌نگرند. تصور زوال شییی اهمیت آن را به نظرشان کم می‌کند. دوره‌های تاریخی را چون مراحل گذرا می‌پندارند و دوام آنرا در ذهن خود کوتاه می‌کنند. حرکت اشیاء را در نظر می‌گیرند و به دنبال آن موجودیت آن را

از یاد می‌برند. می‌دانند که اینک تبلیغاتچی حاکم است اما وقتی می‌گویند «هنوز» حکومت می‌کند، در نظرشان نکبت سلطه او کم می‌شود. گوئی نطفه مرگ را به همراه دارد. آنچه گذراست به چشمشان چندان ناهنجار نمی‌آید چون که به هر حال دورانش سپری می‌شود. اما، چیز سپری شونده هم می‌تواند کشنده باشد. به علاوه، چیزی به میل خود زوال نمی‌گیرد مگر که به زوال مجبورش کنیم.

نکته‌ای از روش بزرگ

استاد **هگل**^۱ می‌گوید: هر آنچه هست فقط از آن طریق موجودیت می‌یابد که در عین حال موجود نیست. یعنی یا در حال شدن است و یا در حال نیست شدن. در کار شدن، هم بودن است و هم نبودن و همچنین در نیست شدن. هرشدنی به نیست شدن می‌انجامد و نیستی هر چیز به ایجاد چیز دیگری منتهی می‌شود. از پدیده‌ای که رو به فنا می‌رود پدیده دیگری حاصل می‌شود و در پدیده‌ای که ایجاد شده پدیده دیگری فنا گرفته است. ای گوینده: تو حتی ضمن صحبت هم تغییر می‌کنی و نیز آنچه حرف تو بر سر آن است در حال تغییر است. اما هرچند که در هر چیز جدید پدیده‌ای قدیمی موجود است با این همه به‌خوبی می‌شود از پدیده‌های نو و کهنه صحبت کرد. گفتار کسانی که روش بزرگ را به درستی به کار می‌گیرند سست‌تر نمی‌شود که استوارتر می‌شود.

استاد **هگل** می‌گوید: چیزها پدیده‌هایند، در پس اوضاع جریانها برقرار است؛ و پیشرفت کار، عبور از حالتی است به حالت دیگر.

زندگی و مرگ

فی-ین می گفت: همیشه در جهان چیزی در حال مردن است. ولی آنچه می میرد به سادگی تن به مرگ نمی دهد بلکه برای بقای خود تلاش می کند و می خواهد دوره عمر سپری شده را بازگرداند. همین طور هم پیوسته چیز نوی قدم به زندگی می گذارد. این چیز که دارد جان می گیرد به سادگی به جهان نمی آید بلکه فریاد می کشد و چنگ می اندازد و از حق زندگیش دفاع می کند.

واقعیت دادن به نظام بزرگ

بسیاری کسان می پندارند نظام بزرگی که کا-مه و ان-فو و می-ین-له از آن صحبت کرده اند چیزی است ضد تمام نظام ها و یا ضد بی سامانی هائی که تا کنون وجود داشته است. می پندارند نقشه کاملی در دست است که اینک باید به عمل در آید.

شک نیست، آنچه داریم بی سامانی است و آنچه در طرح می پرورانیم سامان است. اما وضع جدید از وضع قدیم حاصل می شود و مرحله بعدی آن است. سعی ما چندان بر آن نیست که وضعی کاملاً جدید، که راهی به آن نیست، به وجود آوریم. بلکه ما گام بعدی را برمی داریم. به این معنی که از وضع موجود نتیجه گیری می کنیم. وضع جدید از طریق واژگون کردن وضع پیشین و توسعه و تکامل آن به وجود می آید. اندیشمندان قدیم، نظامی در بی نظامی اجتماع زمان خود تشخیص دادند و نشان دادند که همین بی سامانی زمانی به زور بر اجتماع مسلط گردید و خود تحول یافته و کامل شده و ادامه نظامی بود که رو به نیستی می رفت. بنابراین نمی توان انتظار داشت که نظام بزرگ

به يك ضربت ويك روزه وبا يك اراده، برقرار شود. ایجاد نظام بزرگ عملی است قهرآمیز، به دست اکثریت مردم. زیرا که مخالفتش در ضدیت با آن به زور متوسل می شوند. اما، به کمال رساندن آن روندی طولانی دارد و نوعی تولید است.

تقسیم کار

بی شک تقسیم کار نوعی پیشرفت است. اما، از آن وسیله ای برای زورگوئی ساخته اند. وقتی به کارگری می گویند باید در درجه اول انومبیل ساز خوبی باشد، منظورشان این است که مثلاً تعیین دستمزدش را باید به دیگران که در این زمینه خبره اند، یعنی به کارفرمایان یا سیاستمداران خوب واگذار. وقتی به پزشکی می گویند باید در درجه اول در شناسائی بیماری سل تحقیق کند، منظورشان این است که به مسئله مسکن که مولد سل است، مداخله نکنند. تقسیم کار را طوری ترتیب می دهند که بهره کشی و زورگوئی در آن میانه ها بر جای بماند. گوئی این هم کاری است که باید به دست کسانی انجام شود.

حکومت ملت

متی می گفت: قدرت می-ین-له و رفقاییش در زمان انقلاب بزرگ، همانقدر بود که مردم را متقاعد می کردند. فرمان های می-ین-له اعتقادهای خلاصه شده بود. می-ین-له نمی توانست بگوید: قدرت عظیم حریف او را مجبور می کند که فرمان دهد. قدرت دشمن او را مجبور می کرد مردم بیشتری را متقاعد کند. فی-ین دشمنان کمتری داشت و فرمان می داد.

اعتقاد (معنی جدید کلمه)

برای این که از حکومت مردم سخن بگوئیم، باید به لغت اعتقاد معنی جدیدی بدهیم. معنی جدید باید باشد: متقاعد کردن مردم. حکومت مردم به معنی حکومت استدلال‌ها است.

فرسایش اعتماد

متی می‌گفت: اعتماد مردم وقتی سست می‌شود که بر آن تکیه شود.

در احوال هنرمند سمج

متی در یکی از شهرستانهای شمالی، در کاخ مردم، پرده نقاشی زیبایی دید که هشت زن و مرد بسیار فقیر را در سنین مختلف نشان می‌داد. اینجاکتابی در پیش داشتند و از یکی از همقطاران خود درس می‌گرفتند. در کنار پرده لوحه چوبینی آویخته بود که بر آن شعری از کین-یه، در ستایش آموختن، نوشته شده بود. متی از کارگران پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ با خنده گفتند: آها، این تصویر را یکی از این هنرمندها به گردن ما گذاشت. بقیه عکسهای این جا را خودمان انتخاب کردیم چون که مطابق پسند خودمان بود و اشاره به تصویرهایی کردند که همگی بسیار بد بود - ولی این یکی را که تو نگاه می‌کنی، به اصرار نقاش برداشتیم. یک روز تمام به اصرار حرفش را به گوشمان خواند. سه بار شعر را برایمان تکرار کرد. می‌گفت هر خطی را در این پرده با دقت و به منظوری رسم کرده است. دایم به جانمان سیخ می‌زد که مگر این زیبایی‌ها و آن ظرافت‌ها را نمی‌بینید. بالاخره چندتن از ما

را به خوبی نقاشی متقاعد کرد. چند نفری هم قبول کردند که او بهر حال هنرمند است و بقیه مان می‌خواستند از شرش خلاص شوند. به این ترتیب بود که نقاشی و لوحه شعر را خریدیم تا مایوسش نکرده باشیم. دیگر این که می‌خواستیم کمکی به او کرده باشیم، ما می‌فهمیم گرسنگی یعنی چه.

متی گفت: می‌فهمم؛ باید آدم پوست کلفتی بوده باشد. ولی اگر اکثریت شما از این نقاشی خوشتان نمی‌آید، چرا بعد از این که نقاش با رضایت رفت، آویزانش گذاشتید؟ - پیدا بود که هافلگیر شده‌اند. گفتند: ها، بله، چیز عجیبی است. مثل این که این پرده، چیزی از سماجت نقاش درخود دارد. آنجا آویزان است و حرف می‌زند. اگر با تحقیر نگاهش کنی نمی‌رنجد ولی اگر بخواهی برش داری فریادش به آسمان می‌رود، مبارزه می‌کند، گویی حزبی درست کرده و کارش را دوست دارد. حتی کم تحمل هم هست و برضد دیگر نقاشی‌ها تبلیغ می‌کند. می‌خواهد بیرونشان بیاندازد. متی با خشنودی لبخند زد و گفت: به نظر من شما با خرید این پرده بیشتر به حال خودتان دلسوز بوده‌اید نه به حال نقاش و بخششی که کرده‌اید به خود کرده‌اید نه به او.

تعریف چند مفهوم

ملت: متی توصیه می‌کرد که در نهایت احتیاط کلمه ملت را به کار برند. او معجاز می‌دانست که از يك ملت صحبت کنند تا در مقابل سایر ملتها مشخص شود و یا بگویند «خود ملتها» (تا در مقابل حاکمان ملتها - نشان مشخص شوند). ولی در اصطلاح معمول کلمه جمعیت را بهتر می‌دانست. چون که جمعیت، برعکس ملت، معنی ساختگی یگانگی و همبستگی را در خود ندارد. اغلب «ملت» را جایی به کار می‌برند که

منظورشان در واقع «ناسیون» است یا ممکن است منظورشان «ناسیون» باشد. ناسیون همان جمعیت است به اضافه نظام حکومتی. منافع چنین ناسیونی همیشه با منافع ملت یکی نیست.

نظم: متی می‌گفت: جایی که بشود از عبارت «اطاعت کردن» استفاده کرد نباید عبارت «رعایت نظم» را به کار برد. هر کارگری می‌داند که اگر نظم را رعایت نکند، کارخانه قادر به تولید نیست. به همین دلیل کلمه نظم را با احترام برزبان می‌آورد. اما در چنین نظامی مفهوم اطاعت گوسفندوار هم نهفته است. چه تا این اطاعت نباشد، فرآورده‌های کارخانه از دست کارگران بیرون نمی‌آید. اما با توجه مطلق به تولید و در صورتی که منظور فقط تولید باشد، می‌توان با سرپیچی شدید از چنین اطاعتی، نظم کامل‌تری، یعنی نظم سازنده‌تری به وجود آورد. در بسیاری از کارهای کشوری، رعایت نظم — که توجه به آن برای اداره صحیح امور ضروری است — فقط برای بعضی از هدفهای دولتی مطالبه می‌شود که به تمامی غیر تولیدی و حتی انگل-صف است. دستگاههای اداری بسیار بی‌نظم کار می‌کند و مردم را به زور به اطاعت می‌آورد.

محیط زیست: هو-ای برای مملکت طلب محیط زیست می‌کرد. یعنی سرزمینهایی را می‌خواست که برای بهره‌کشی در اختیار بیاورد. متی اسم آن را «محیط کشتار» گذاشته بود.

ستایش نی-ین

متی می‌گفت: کسانی می‌دانند که نی-ین از پاره‌ای جهات انسان مفیدی است و این برایشان بسیار اهمیت دارد. بعضی‌ها می‌دانند که او انسان نابغه ایست، بزرگترین انسانها است، نوعی خدا است. و

شاهد همه اینها برایشان آنقدر که مفید بودن برای دسته اول مهم است، اهمیت نداشته باشد.

ترس از مرگ

متی می‌گفت: عموماً می‌بینم که مردم در روزگار ما از زندگی کوتاه و بی رونق خیلی کم و از مرگ خیلی زیاد می‌ترسند. ترس بیش از اندازه مردم از مرگ به علت کوشش بی‌وقفه آنها است در نگهداری آنچه دارند.

اگر این کوشش نباشد مال آنها از دستشان بیرون کشیده می‌شود. ناگواری از دست دادن مال در این است که آدم سرقت شده خودش به جای می‌ماند؛ اما وقتی جان کسی را بگیرند دیگر خودش نمی‌ماند. و به راستی هم بودن بی‌جان خوب نیست. اما وقتی جان نبود خود آدم هم نیست.

نظر کی-ین-له درباره شویکها

تاجری به نام «ب» به شهر دوری سفر کرد. از آنجا که مشغله‌اش زیاد بود و می‌پنداشت که شریکش از او خاطر جمع است، از نوشتن به او غفلت کرد. شریک او از این بابت چنان آزرده شد، یا این که به این علت خود را چنان از او جدا دید که شرکت خود را با او بهم زد و حتی اموال او را به خیابان ریخت و گذاشت که ضایع شود. در این باره هم نامه‌ای به آقای «ب» نوشت که هرگز جواب آن را دریافت نکرد. سکوت همان سکوت قبلی ماند، علتش عوض شده بود.

متی می گفت: کسانی می گویند در سرزمین سو، جایی که نظام بزرگ برقرار می شود، آزادی نیست. می گویند مردم آن جا تنها به يك كار آزادند که آن هم بنای نظام بزرگ است. ولی باز در نحوه و سبك ایجاد نظام بزرگ آزاد نیستند.

ما می گوئیم نظام بزرگ اساس آزادی است. تا زمانی که مردم می پنداشتند که آزادی چیزی است جدا از نحوه تولید مایحتاج زندگی و نحوه همکاری در تولید آنها، می توانستند گمان کنند که با بعضی آزادی ها و بعضی اجازه ها که این یا آن کار را به صلاحدید خود انجام دهند، آزادی بشر ممکن است. اما راه آزادی بشر این نبود.

در ضعف همکاران

متی می گفت: می-ین-له ضعف های تمام مردم را می شناخت و می توانست با همه کار کند. می-ین با چند نفری می توانست کار کند و ضعف های آنها را نمی شناخت.

داد گاههای می-ین

متی، می-ین را سرزنش می کرد که در محاکمه دشمنان حزبی-اش تکیه بسیار به اعتماد مردم می کرد. می گفت: اگر از من بخواهند مطلب قابل اثباتی را بی مدرک قبول کنم مثل این است که خواسته باشند مطلب غیر قابل اثباتی را باور کنم. چنین کاری را من نمی کنم. ممکن است می-ین با برکنار کردن دشمنانش در حزب، به مردم خدمتی کرده باشد. اما بهر حال این را اثبات نکرده است. محکومیت آنها بی مدرک و

دلیل، به صلاح مردم نیست. او که معمولاً آنقدر مفید بود می بایست به مردم یاد می داد که مدرک بخواهند، و بخصوص از او.

پنداشتن و دانستن

که-لان^۱ بی اطلاع انجمن و برخلاف صلاحدید آن، با سیاستمداران بیگانه مذاکره می کرد. متی می گفت: که-لان به اعتماد ما به خودش تکیه می کند. حرفی نیست، او معتمد ما است. ما هم گمان نمی کنیم که به ما خیانت می کند. ولی اگر او می خواهد که ما بگوئیم می دانیم که خیانت نمی کند، چیزی بیش از اندازه خواسته است. فرق است میان پنداشتن و دانستن. نادیده گرفتن این فرق خطرناک است. اگر او می-خواهد که ما بدانیم پس نباید به اعتماد ما تکیه کند. می گوید: به ظاهر کارها توجه نکنید، باید باطن کارها را ببینید. برای چه اجازه نمی دهد ظاهر کارها را ببینیم؟ ممکن است ظاهر کارها گمراه کننده باشد ولی این را می شود توضیح داد و ثابت کرد. باطن کارها را نمی شود ثابت کرد و باید آن را بی چون و چرا باور داشت. آیا که-لان در صورتی که بتواند اجازه دانستن بدهد، باز توصیه خواهد کرد که بی دلیل باور داشته باشیم؟ شاید که-لان با بهترین نیت ها از کار ما، تا جایی که در توانش بوده، دفاع کرده باشد. اما اگر ما را به جایی بکشاند که پنداشته را به جای دانسته قبول کنیم، عادت ناپسندی را معمول کرده است.

حکومت مطلقه می-ین

متی با کین-یه در باره می-ین که حکومت مطلقه ای برپا کرده

بود گفتگو می کرد. متی می گفت: قبل از انقلاب بزرگ، می-ین-له که فی-ین را بایست شاگرد او دانست — فکر می کرد که کارگران باید به بورژوازی کمک کنند تا از بند حکومت قیصری آزاد شوند. به نظر او کارگران هنوز نمی توانستند در يك حکومت ملی دستگاه عظیم کشور - داری را بسازند. بعدها کارگران به رهبری او حکومت را به دست گرفتند. ولی چندی نگذشت که جانشین او فی-ین بی کم و کاست به شکل قیصری در آمد. عقب ماندگی سرزمین سو - که می-ین-له همیشه از آن یاد می کرد - در چنین وضعی هنوز نمایان می شد. دستگاه عظیم اداره مملکت، توسط بورژواها در حکومت ملی بنا نشد. بلکه کارگران آن را زیر سلطه قیصر مآبی فی-ین بنا کردند.

کین-یه پرسید: چه توضیحی برای این وضع دارید؟ متی گفت: کارگران همراه با دهقانان مبارزه می کردند. اینها در آغاز، دست کم بین خود، رأی اکثریت را حاکم می دانستند. اما با شدت گرفتن مبارزه، دستگاه دولتی از زحمتکشان دور شد و شکل مرتجعی به خود گرفت. فی-ین برای کشاورزان به صورت قیصر در آمد در حالی که هنوز برای کارگران دبیر انجمن بود. ولی پس از این که بین کارگران هم مبارزه طبقاتی در گرفت، قیصر آنها هم شد. کین-یه پرسید: می توان یکی از خطاهای فی-ین را نام برد؟ متی گفت: او به خطا می پنداشت که گسترش تولید با نقشه، مسئله ای اقتصادی است در حالی که این، مسئله ای سیاسی بود.

رونق و زوال در زمان فی-ین

با رهبری فی-ین، صنعت در کشور سو - بی بهره کشان - رونق گرفت و زراعت دستجمعی معمول شد و ماشینها در کشتزارها

به کار افتاد. اما انجمن های خارج از کشور از رونق افتادند. دیگر جماعت اعضاء دبیرها را انتخاب نمی کرد بلکه اعضاء، با نظر دبیرها دستچین می شدند. شعارها از سو می آمد و حقوق دبیرها را نیز هم آنها می پرداختند. هرگاه کارها خراب می شد، کسانی مجازات می شدند که انتقاد می کردند ولی آن که مسئول بود برسر کار می ماند. چندی نگذشت که مسئولین، دیگر بهترین افراد نبودند بلکه مطیع ترین افراد بودند. بعضی از عضوهای حزب در طول این سالها برسر کار ماندند. چون اگر می رفتند نمی توانستند با دیگر اعضا صحبت کنند. ولی مانند نشان هم جز این ثمری نداشت که آنچه به نظرشان عیب می آمد بگویند. در نتیجه اعتماد اعضا از آنها هم بریده شد و خودشان نیز دیگر اعتمادی به خود نداشتند. در چنین شرایطی حتی یکبار هم کسی تحلیل صحیحی از اوضاع نکرد که راهنمای عمل سنجیده ای باشد. و آنها که وضع را به تجربه می شناختند هیچ کار نمی توانستند، مگر آن که قبلاً به تصویب کسانی می رسید که خود با اوضاع آشنا نبودند. زحمتکشان، که تمام سیاست برای آنها بود، در بی خبری محض به سر می بردند چون که دبیرها گزارشی نمی دادند که نامطبوع باشد. در این احوال نخبه مردم مبارز به نا امیدی گرائیدند. متی معترض بود که آیین بزرگ این گونه رو به زوال دارد. و استاد کو روی از آن برداشت. توتسی منکر تمام پیشرفت های سو، حتی چشمگیرترین آنها، بود. کسانی که خارج از سو برضد نفوذ فی-ین در انجمن ها مبارزه می کردند به زودی پشت خود را خالی می یافتند. و آنها که در سو برضد او مبارزه می کردند خود را در احاطه جنایتکاران می دیدند و خودشان به جنایتکاری برضد مردم برمی خاستند. آنچه هوشمندی و تدبیر در سو بود از سیاست رانده و به توسعه اقتصاد فرستاده شد. هرکه در خارج از سو افتخارات فی-ین را حتی مسلم ترین آنها را - می ستود، مزدورش می خواندند و درخود سو هرکه اشتباهات

او را برملا می کرد — حتی آنهایی را که سبب عذاب همه بود — متهم به خیانت می شد.

در رهبری مردم

در موقعیت های حاد بحث را قطع کردن، به جای ایجاد شوق اطاعت خواستن و به جای سرعت در کار سراسیمه شدن و مسئولیت دیگران را دزدیدن، اینها همه جنبه های رهبری غلط است.

آزاد کردن و آزاد زیستن

کا-هوش^۱ از متی پرسید: مگر نه این است که انقلاب بزرگ بر اثر عشق به آزادی به وجود می آید؟ متی تأیید کرد که چنین است. کا-هوش ادامه داد: پس چطور است که انقلابیون بعد از انقلاب از آزادی کمتری برخوردارند؟ متی در جواب گفت: قبل از انقلاب مبارزه داوطلبانه بود. هیچ کس مردم را به مبارزه مجبور نمی کرد و نحوه مبارزه هم آزادانه بود. ولی در واقع پیروزی مردم به علت تسلط کمی که بر احوال خود داشتند مشکل شده بود. پس از پیروزی این تسلط به دست آمد و لزومش هم کمتر نبود، چه می بایست دشمن مغلوب را مغلوب نگه میداشتند. کا-هوش گفت: می فهمم، آزادیهای توده مردم همراه با آزادی ثروتمندان از میان رفت. متی پاسخ داد: هدف انقلاب بزرگ، این بود که مردم را از بهره کشی آزاد کند. انقلاب حق بهره کشی را منحو کرد. و در عین حال آزادی استثمار شدن هم از مردم گرفته شد. آزادی اخیر به شکل های مختلف ظاهر شده بود به طوری که همیشه

شناخت آن به آسانی، به صورت آزادی استثمار شدن، ممکن نبود. کا-هوش پرسید: پس به نظر تو شور آزادی طلبی مردم بی مصرف شده و آنقدر بی اهمیت است که گوئی بندی نیست تارهایی از آن لازم باشد؟ متی جواب داد: رهایی از کمبودها لازم است. هدفی جز این نیست و برای آن، مبارزهای رهایی بخش بسیار و همیشه شوق آزادی پرستی لازم است.

در به وجود آمدن واحدهائی با عناصر متضاد

بسیاری از کسان درک نمی کردند که چطور مردم گرا در جنگ هو-ای همراه شده اند. متی چنین توضیح داد: معدودی از مردم عقیده داشتند که می شود بی اشکال نظام بزرگ را برقرار کرد. توده مردم می دانست یا گمان می کرد که نظام بزرگ برایش گشایش زندگی به همراه خواهد داشت. چنین بود که بزرگان قوم بایست مردم را به دست هو-ای در بند می کشیدند. ولی وقتی بزرگان قوم در مقابل این سؤال قرار گرفتند که از مردم با شدت بیشتری بهره کشی کنند یا جنگ به راه بیاورند تا از ملتهای دیگر بهره گیرند، رأی به شروع جنگ داده شد. به این ترتیب به خاطر حذف امکان سوم، یعنی برقراری نظام بزرگ، که نه به استثمار نیاز داشت و نه به زورگوئی، مردم را سخت تر از پیش در بند کشیدند ولی بهره کشی چندان شدیدتر نشد و مردم به راه جنگی رفتند که ناگزیر از پی بی نظمی بزرگ می آید. مردم مدتی به انجام کاری که گذران زندگی شان بود مشغول شدند؛ در کارخانه های که افزار جنگ می ساخت و یا در میدانهای جنگ، در ماشین کشتار.

چرا دستگاه هو-ی سرنگون نشد

دستگاه حکومت واژگون نشد زیرا دولت می‌پنداشت هنوز يك راه برایش باز است. راهی که برای حکومت‌هائی چنین، باز است، یعنی جنگ و کشورگشائی. دولت توانست مردم را به زور به این راه بکشد.

ملت و دولت در جنگ

پس از این که رژیم مهمل و غارتگر ان-انگ^۱ لشکرش را با تسلیحات ناکافی به جنگ دریائی فرستاد و اینها مغلوب دشمن شدند، ساکنان ساحل با قایق به دریا رفتند و در زیر شلیک سهمگین توپخانه، پسران و پدران خود را باز آوردند. از این راه رابطه مردم و دولت محکمتر شد.

— پس از این که هو-ای لشکرش را بی لباس گرم برای زمستان سرد مرزمین سو فرستاد، ناگزیر از مردم خواهش کرد برای سربازان لباس پشمی بفرستند. مردم لباس پشمی فرستادند و در گرماگرم این کار اهمال جنایت‌آمیز رژیم را برای مدتی از یاد بردند. رابطه دولت و مردم در این بدبختی محکمتر شد.

پذیرش خطا بهتر از توجیه آن است

وقتی متی در سو سفر می‌کرد، کشور در انتظار جنگ بزرگی بود. کسان زیادی بازداشت شدند چون انجمن پی برده بود که دشمنان داخلی به کار برخاسته‌اند. متی می‌دید و تحسین می‌کرد که تقریباً هیچ-کس زندانی‌ها را فقط به خاطر این که در زندان هستند، مقصر نمی‌داشت.

برعکس بسیاری از مردم بازداشت کسانی را که فقط مشکوک بودند به-سادگی می‌پذیرفتند. این که دستگاه انتظامی قادر نبود مقصر را بیابد عیبی بود. ولی مردم به هر حال قبول می‌کردند که دولت، نساتوان از تشخیص، حداقل با خشونت برضد آشوب اقدام می‌کند. می‌گفتند جراح استاد سرطان را از عضو سالم جدا می‌کند. ولی جراح تازه کار گوشت سالم را هم به همراه آن می‌برد. متی نظر مردم را تحسین می‌کرد و می-گفت: اینها پلیس خود را خدمه‌ای ناوارد، خشن و ابله می‌دانند، این هم مزیتی است

پلیس کشور سو

متی می‌گفت: از مردم نخواهید خوب باشند، شغل‌های خوب درست کنید. شغل خوب آن است که احتیاج به شاغل خوب نداشته باشد. پلیس بودن شغل نیست، مأموریتی کوتاه مدت است. کارهائی هست که فقط مدت کوتاهی می‌توان به آن مشغول بود. کار پلیس از آن جمله است. پاسبان احتیاج به تجربه پاسبانی ندارد کافی است که انسانی کاری باشد.

ملی کردن تجربه‌ها

اشخاص را نباید در مقام دولتی نگهداشت به خاطر آن که درست در همان مقام تجربه دارند. این اشخاص باید یاد بگیرند تجربه خود را منتقل کنند. نه این که از آن ملکی برای خود بسازند.

در آئین رفتار افراد

کمتر پیش آمده که اندیشمندان صدر مبارزه به تـك تـك كارگران توصیه‌ای در اخلاق و رفتار کرده باشند مگر این که مربوط به رفتار آنها در جمع کارگران باشد. آنها همیشه نشان داده‌اند که فرد در صورتی عمل مؤثر دارد که به عنوان جزء خوب جمع عمل کند.

خود نگری تاریخی

متی در نوشته‌های اندیشمندان صدر مبارزه کمتر نکته‌ای می‌یافت که راهنمای رفتار افراد باشد. اغلب حرفها از طبقات بود یا از سایر گروههای بزرگ انسانی. اما متی دریافت که این اندیشمندان جنبه تاریخی پدیده‌ها را به مثابه چیزی بس مفید ستوده‌اند. چنین بود که پس از اندیشه زیاد به افراد توصیه کرد، خودشان را هم چون طبقات و گروههای بزرگ انسانی، پدیده‌ای تاریخی بدانند و رفتاری تاریخی پیشه کنند. عمری که چون متن زندگی نامه‌ای طی شود اهمیتی می‌یابد و ممکن است سازنده تاریخ شود.

سرداری به نام یو-سرا^۱ خاطراتش را به صیغه سوم شخص می‌نوشت. متی می‌گفت: زندگی را هم می‌توان در جلد شخص سوم زیست.

کامه و فو-ان^۲ و فلسفه

ما-ته^۳ می‌پرسید: آیا می‌توان کامه و فو-ان را فیلسوف نامید؟ متی در جواب گفت: کامه و فو-ان می‌خواستند که هدف فلسفه فقط تعبیر جهان نباشد بلکه به تغییر آن هم بپردازد. اگر این را قبول کنیم

۱- Ju-seser

۲- Fu-en

۳- Ma-te

می‌توانیم آنها را فیلسوف بدانیم. ما-ته پرسید: مگر دنیا تنها از راه تعبیر قابل تغییر نمی‌شود؟ متی گفت: نه، اکثر تعبیرها توجیه‌اند.

زیبا چیست

معمار بزرگ، لن-تی^۱ ایده آل نوری برای زیبایی عرضه کرد. او اعلام کرد که زیبا یعنی مفید و مثمر.

شهر کو-ها^۲ می‌خواست برای کارگران خانه بسازد و این کار را به اوسپرد. خانه‌هایی که او ساخت کوچکترین زینتی نداشت اما تمام اسباب سکونت در آن فراهم شده بود. کارگران در خانه‌ها نشستند. و چیزی نگذشت که لن-تی متوجه شد که اینها از ساخته اوبسیار ناراضی-اند. می‌گفتند خانه‌ها، آنطور که باید زیبا نیست. لن-تی آزرده خاطر اعلام کرد که در زیبایی خانه‌ها شکی نیست. اینها را مثل ماشین‌های شما ساختم که زیباتر از آنها تاکنون ندیده‌ام. اینها مفید و مثمرند و اندیشه من این بود که مفیدترین خانه‌ها را برای مفیدترین انسانها بسازم. کارگرها گفتند در کارخانه‌های ما همه چیز به قاعده و با مصرف است. هیچ چیز بی مصرف در آنجا نیست. خود ما را هم فقط تا جایی که مفید باشیم می‌خواهند. دل ما از چیزهایی که فقط مفید است بهم می‌خورد. ماشین‌هایی که زندگی ما را می‌بلعند از فلز و شیشه درست شده، حالا تو اثاث منزلمان را هم از فلز و شیشه می‌سازی. پس بیا و به حمالی که ضمن کشیدن قایق با تسمه چرمی شلاق می‌خورد صندلی-هائی بده که نشیمنگاهش از تسمه چرمی بافته شده باشد.

واقعاً ممکن است چیز مفید زیبا باشد ولی ماشینهای ما زیبا نیستند چون که ثمرشان به ما نمی‌رسد. لن-تی آزرده خاطر فریاد زد:

۱- Len-ti

۲- Ku-ha

ولی مگر نمی‌شود که ماشینها برای شما هم مفید باشند. کارگرا گفتند: بله، خانه‌های تو هم می‌شد زیبا باشد، اما نیست.

بهای پنبه

متی می‌گفت: صد سال پیش بهای يك كيلو پنبه همان بود که امروز هم هست. در این مدت قیمت پنبه گاه به پانزده برابر و گاه به نصف رسیده است. در این مدت اختراعاتی بزرگ صورت گرفته، سدهای رفیع بنا شده و جنگها در گرفته است. امروزه سه هزار بار بیشتر از صد سال پیش پنبه برداشت می‌شود و با این همه قیمت همان است. رگبار و طوفان نیست که پنبه را گران می‌کند، این کار محترکان است. و اختراعات نیست که پنبه را ارزان می‌کند بلکه این کار انقلاب بزرگ است.

اعتماد

متی می‌گفت: به آدمی که يك جو عقل داشته باشد نمی‌شود اعتماد کرد هم چنان که به ریگ روان اعتماد نیست. عقل که دو جو شد انسان هم چون صخره کوه قابل اعتماد می‌شود.

جستجوی منطق در جنایت های هی-یه

متی می‌کوشید حتی در جنایت‌های هی-یه، اندیشه معقولی بیابد. چه می‌گفت پیروان او به خاطر جنایت‌هایش از او پیروی

نمی‌کنند بلکه پیروی آنها به جهت جنبه‌های با مصرفی است که در بعضی کارهای او نهفته است. در کشور سرمایه داران، کارگران را استثمار می‌کردند و به علاوه بهره‌کشی سرمایه‌داران خارجی نیز به آن افزوده می‌شد. دولتهای پیش از هی-یه نظام بهره‌کشی داخلی را دست نخورده گذاشتند اما جنگ و کشورگشائی را که نتیجه منطقی چنین نظامی است، نمی‌خواستند. و از طرف دیگر برای تقسیم و توزیع کالا حد و اندازه آشکاری معین نمی‌کردند در حالی که تولید کالاها در بند بود و توسعه نمی‌یافت. اما سیاست هی-یه، حداقل برای کسانی که منافعی در نظام موجود داشتند، جنبه‌های معقول‌تری در بر داشت. و چنین شد که هی-یه آنها را به دور خود جمع کرد. وقتی او به کاسبکاران می‌فهماند که برای رونق قصابی‌ها و لباس فروشی‌های آنها جنگ لازم است و آنها را به تعلیمات اجباری می‌فرستاد، کار نامعقولی نمی‌کرد. ولی در نظر کارگران کارخانه‌های بزرگ دیوانه‌ای بیش نبود. چه کارگرا حس می‌کردند که اگر بگذارند تا آنها تولید خود را به آزادی کامل کنند و توسعه دهند، دلیلی برای جنگ نخواهد ماند.

کارگران می‌توانستند به کاسبکاران فقط بگویند که باید نحوه کسب خود را تغییر دهند و گرنه کار به جنگ خواهد کشید و این حرف معقولی بود. نه این که جنگ را کنار بگذارند چون که کسب احتیاجی به جنگ ندارد. همچنین تا وقتی کشاورزان به کار در مزرعه كوچك پای بند بودند خطابه‌های هو-ای برایشان معقول بود. نامعقول پای بندی آنها به کار در مزرعه كوچك بود. کسی که همه این‌ها را نیاندیشیده بود نمی‌توانست حرفهای هی-یه را بی‌اعتبار کند.

دو نوع هوشمندی

برای به دست آوردن نان شب هوشمندی لازم است که ممکن است به شکل ابراز اطاعت نسبت به رئیس ظاهر شود. ولی نوع دیگر هوشمندی ممکن است آدم را به آنجا بکشانند که نظام رئیس و مرئوسی را از میان بردارد. ولی برای انجام چنین کاری هم هوشمندی نوع اول لازم است. چه برای عملی کردن این هدف نان شب لازم است.

دیالکتیک (تولد روش بزرگ)

متی می گوید: وقتی مردم دیدند که دو طبقه در امور رفع احتیاجات زندگی تصمیم می گیرند ولی هیچ یک کاری نمی کنند تا احتیاجی رفع شود؛ و این که این دو طبقه حافظ منافع دیگر طبقات نبودند اما بین خود نیز منافع متضادی داشتند؛ این که شرط ثروتمندی یکی افلاس دیگران بود؛ این که آن چه از جنبه خاصی متریقی به شمار می آمد از جنبه دیگری به صورت ارتجاع ظاهر می شد؛ این که شرط اولیه وجود کشور به صورت مجموعه واحدی، تضاد طبقات سازنده آن بود؛ این که گروهی از مردم که برای حفظ منفعی گرد هم می آمدند به مجرد پیدا شدن منافع دیگر متفرق می شدند و مبارزه بین شان درمی گرفت؛ این که ممکن بود مالکیت امروز فردا به قرض بدل شود؛ این که هر چه به کار بهره کشی از مردم نمی آمد بی ارزش بود؛ این که پیش بینی رفتار گروههای بزرگ مردم نامطمئن می ماند اگر اجزای تشکیل دهنده آنها و تضادهای منافعشان ناشناخته می ماند؛ این که ممکن نبود مسیر تحول امور را در طول زمانهای دراز معین کرد؛ این که بسیاری از مفهوما مثل ارتش، کشور، کارگران، پول، زور و امثال آن به کار نمی آمد اگر تعیین دقیق تر اوضاع، مثل زمان و مکان و نظام

اجتماعی مربوط به آنها صورت نمی گرفت؛ این که به ندرت اوضاع مشابهی وجود داشت که یک نوع رفتار در مقابل آنها معمول گردد و صحیح باشد یا تصور شود که چنین چیزی ممکن است؛ زمانی که مردم این چیزها و شبیه آن را درک کردند، روش بزرگ به وجود آمد.

قتل نفس

اندیشمندان صدر مبارزه اساسنامه ای نیاورده اند که قتل نفس را ممنوع کرده باشد. اینها دلسوزترین مردمان بودند ولی دشمنان انسان را در مقابل خود می دیدند که با حرف مغلوب نمی شدند. تمام اندیشه آنها متوجه ایجاد شرایطی بود که در آن کشتن انسان به نفع کسی نباشد. آنها با ظلم کوبنده و فشاری که مانع حرکت بود مبارزه می کردند. آنها تردیدی نداشتند که با زور باید به مقابله زور رفت.

مبارزه هنرمندان

در زمانی که هی-یه شدیدترین فشارها را به مردم وارد می کرد، مجسمه سازی از متی پرسید، چه موضوع هائی انتخاب کنم تا حرف حق را زده باشم بی آن که به چنگ پلیس بیافتم؟ متی توصیه کرد: مجسمه ای بساز از زن آبتن کارگری که با چهره محنت زده به شکم خود نگاه می کند. به این طریق حرفها زده ای.

کارمند بد

متی کارمند بد را این طور توصیف می کند: او را فرستاده اند

که رفت و آمد را به راه اندازد ولی خود او راه را سد کرده است. کارمند بد گران تمام می‌شود؛ نه فقط با کارهائی که می‌کند بلکه هم با کارهائی که نمی‌کند. خرج او بیش از مواجب او است. جاه طلبی او در این است که ضروری باشد. اگر وظیفه‌ای که به او محول کرده‌اند انجام دهد، بر سرکار می‌ماند. اگر هم به علت بی‌لیاقتی انجام نداد، باز هم می‌ماند. معمولاً تنبل است ولی اگر کوششی هم به خرج دهد ضررش کمتر نیست. معمولاً رشوه می‌گیرد ولی اگر رشوه خوار نباشد محال است قدمی به خیر بردارد. حتی وقتی که هیچ چیز برای اداره کردن نمانده باشد، او میزش را رها نمی‌کند.

مکتب هی-یه و جوانان

مرد سرخورده‌ای برای متی که در تبعید بود، می‌گفت: هی-یه جوانها را در دست خود دارد و می‌گوید جوانان آینده ملت‌اند. بنابراین بیست سی سال دیگر ملت اندیشه‌های او را جذب کرده است. متی پرسید: کدام اندیشه‌ها را؟ مرد سرخورده جواب داد: این که طبقات نیست و یگانگی ملی هست و نظام موجود عادلانه است. متی گفت: بی‌شک بیست سی سال دیگر جوانها متوجه می‌شوند که طبقات هست. چه مجبور خواهند بود تمام بار گروه کوچکی را به دوش بکشند و خواهند فهمید که این عادلانه نیست. وقتی جوانها دیگر جوان نباشند، هی-یه نخواهد توانست آنها را در اختیار داشته باشد. جوانها آینده هر ملتی هستند، اما وقتی بزرگ شدند!

موضوع سوم

متی می‌گفت: رابطه دو نفر وقتی خوب است که هر دو به - موضوع سومی علاقمند باشند. می-ین-له افزود که این مطلب در رابطه گروههای انسانی هم، به هر اندازه که باشند - صدق می‌کند. از این طریق که آنها مجذوب هدف مشترکی هستند، رابطه‌شان به سادگی نظم می‌گیرد و آن هم به تناسب الزامات این هدف.

شوقی که متی انتظار داشت از تماس دو دست حاصل شود، مثلاً از تماس دست زن و مردی ضمن کشیدن سطل آب، می-ین-له برای ملت‌های جوان می‌خواست که دست به هم می‌دهند تا چرخ تاریخ را بگردانند.

در برخورد با فیلسوفها

متی می‌گفت: استاد کامه در دوره‌های مختلف زندگیش برخورد متفاوتی با فیلسوفها داشت. ابتدا مثل فیلسوفها به آنها نزدیک شد و حرفهایشان را از دیدگاه خود آنها حل‌اجی کرد. سپس رفتاری غیر فیلسوفانه با آنها پیش گرفت و خودشان را مثال آورد و نشان داد که زیستن برای فلسفه به جای فلسفه را در خدمت زندگی درآوردن، چه بیپوده است. بعد از آن هم دیگر کاری با فیلسوفها نداشت و به تحقیق امور عملی پرداخت در حالی که گاه فیلسوفها را چون مگس مزاحم از خود می‌رانند.

فشار و اختناق

اندیشمندان صدر مبارزه نمی‌گفتند: زورگوئی و بهره‌کشی

همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود. و نیز نمی گفتند: همیشه بوده ولی دیگر چیزی به پایانش نمانده. آنها حرفشان را دقیق تر می زدند، می گفتند: زور و بهره کشی در این و آن زمان به چنین و چنان شکل و برای فلان و بهمان مردم وجود داشته و علتش هم اینها بوده است. به نظر آنها زور و بهره کشی همیشه هم زاید و بی ثمر نبوده است. چون که آنها این قدر دقیق بودند اطمینان راسخی به دست آوردند و گفتند: اینک زور و بهره کشی لازم نیست و می شود نابودش کرد.

نان و کار

مردم گا، نان می خواستند و کار می خواستند. وضع چنین بود که برای بسیاری کار نبود و در نتیجه نان هم نبود. مردم، نان مفت نمی خواستند. حاضر بودند کار کنند و نان بگیرند. پس از این که تی-هی^۱ به حکومت رسید اعلام کرد که به مردم اول کار می دهد و بعد نان، آن هم به قدر کافی. و شروع کرد به اجرای برنامه های بزرگ عمرانی که برای تدارك جنگ لازم بود. اما از آن جا که این کارها ثمری نمی آورد قحطی بیشتر شد. در چنین وضعی تی-هی شعار تازه ای پیدا کرد: یا نان یا کار.

کم خواستن ممکن است گزافه خواهی شود

متی می گفت: کشور گا چند سالی حکومت ملی داشت. این دولت دو کار برای مردم انجام داد. اول سیاست خارجی را براساس حفظ صلح ترتیب داد و دوم این که دستمزد مردم زحمتکش را بالا برد.

اما، در سازمان تجارت و نحوه تولید تحولی پدید نیاورد. نحوه تولید به شکلی بود که تمام نیروهای مولد را آزاد نمی کرد بلکه آنها را در بند می کشید. چنین بود که بیش از پیش تولید نمی شد ولی بیش از پیش مصرف می شد و جنگ همان قدر لازم بود که پیش از این هم لازم بود با این تفاوت که حکومت در پی تدارك جنگ نبود. کشور رو به زوال و پاشیدگی می رفت که حکومت ملی ساقط شد.

شاگردان کا-مه برای هر سؤال جوابی دارند

شاگردان کا-مه بسیاری از فیلسوف ها را مکدر کرده بودند. به این علت که طوری حرف می زدند که گوئی تمام مسئله ها برایشان حل شده است. شکایت می شد که اینها در جواب پیچیده ترین سئوالها می گویند: موضوع خیلی ساده است. جزء جزء مسائل را به اقتصاد ربط می دهند و تنها امید را به تغییر سازمان تولید بسته اند. دنیا برایشان چون مالیدن خشت آسان است، مثل این که همه مسئله ها را حل کرده باشند. متی در حمایت از آنها می گفت: اگر بشود تصور کرد که بسیاری از مسائل به وجود نمی آمد اگر یکی چند مسئله حل می شد، در این صورت عجیب نیست اگر کسانی که بی صبرانه در پی حل این چند مسئله اساسی هستند، از کوره به در روند، به این علت که سئوالهای بسیاری از آنها می شود که حلش در دست آنها نیست. وضع کنونی جامعه چنان نکبت بار است که تمام زمینه ها همزمان رو به خرابی می رود. بنابراین حرفی که درباره وضع جامعه گفته شود در هر زمینه جزئی نیز حرف مهمی است.

تمرین فکری

خطاب به کسانی که می‌پندارند «تبلیغاتچی رنگ کار» شخصاً آدم صادقی است که بهترین خواسته‌ها را دارد ولی اربابان وزیردستانش ناکسانند:

بسیاری از مردم که او را در کار رنگ‌مالی می‌بینند، متأثر می‌شوند از مشقتی که او بر خود هموار می‌کند تا تمام ترک‌ها و کندگی‌های بنای کهنه و گندزده را با رنگ بپوشانند.

— مگر نه این که عرق از سرپایش می‌ریزد. يك دقیقه هم آسایش ندارد. مگر در خرید رنگ ثقلب می‌کند یا رنگش بد است؟ مگر وقتی که می‌گوید همه چیز بعد از رنگ کاری قشنگ می‌شود حرفی است که خودش باور ندارد؟ از اینها گذشته او در يك خانه دهقانی زندگی می‌کند، عرق نمی‌خورد و وقتش را با زنها تلف نمی‌کند.

اما، کسانی هستند که در مستی خرابی به بار می‌آورند. متأسفانه کسانی هم هستند که همان خرابی‌ها را در هوشیاری کامل به بار می‌آورند. ممکن است کسی ده لیوان آبجو بنوشد و بعد دیوانگی کند. کسانی هم يك لیوان آب می‌نوشند و دیوانگی می‌کنند. همین‌طور هم ممکن است کسی که در خانه دهقانی ساده‌ای مسکن گرفته اقتصاد ملت بزرگی را به ورشکستگی بکشد و درحالی که روی نیکم‌چوبی بی‌ارزشی نشسته، نقشه معیبدی را که برای خود می‌سازد بررسی کند و در همان حال چند کیلومتری دیوار بر آن بیافزاید. با زنها می‌شود وقتها تلف کرد اما، اگر کسی که قصد جان مرا کرده در کنار زنی به خواب رود، درست در همان وقت که ممکن بود مرا به جنگ آورد، خوب، بگذارد بخوابد. وقتی نگهبانان بازداشتگاه کنار زنها خوابیده‌اند، کسی زندانیان را نمی‌زند.

چه بهتر می‌بود اگر تبلیغاتچی رنگ‌کار عرق می‌خورد و درمستی

کامل و با زبان شل و تابدار ندا می‌داد که کارخانه‌ها مال کسانی است که در آن کار می‌کنند و زمینهای پروس شرقی مال کسانی است که آن را شخم می‌زنند. برای ما بهتر بود اگر او در قصری منزل می‌کرد و به صلح و مسالمت می‌کوشید و تدارك جنگ نمی‌دید.

(نا تمام)

مهم چیست

روا، که شاگرد متی بود، می‌گفت: کسانی فقیرند و کسانی ثروتمند، این بی‌عدالتی است. متی افزود: بی‌عدالتی ثروتمندان. رو گفت: عشق به عدالت در فقرا زیادتر است. متی گفت: این را نمی‌دانم. اما فقرا محتاج عدالت‌اند و ثروتمندان محتاج بی‌عدالتی. این مهم است.

اندیشه‌های پست

کین-یه شاعر را از وطنش تبعید کردند، به جرم داشتن اندیشه. های پست. خود او می‌گفت: جرم من داشتن مسلك پست شدگان بود و این بهترین مرام است.

آیا به هر کار تن خواهی داد

شخصی که ازبیداد حکام به تنگ آمده بود به می-ین-له گفت: برای اصلاح این وضع دست به هر کار شایسته‌ای خواهم زد. می-ین-له

که هنوز راضی نشده بود پرسید: دیگر به چه کار حاضر بودی، تا اوضاع اصلاح شود؟

توصیف می-ین-له از شاگردانش

— صفت خاصی ندارند مگر آن صفاتی که مبارزه به آنها می-دهد؛ نام خود را از کارهایشان می-گیرند؛ در خانه‌ای زندگی می-کنند که بعدها تسخیر خواهند کرد.

قبل از این که بدانند چطور باید باشند می-دانند که انجمن باید چطور باشد. وقتی سفر لازم شود به ایستگاه می-روند، بی آن که بدانند به کجا و کسانی که مقصد را می-شناسند، نمی-دانند راننده کیست.

خواندن کتاب

متی می-گفت: بسیاری از مردم را می-بینیم که کتاب می-خوانند. این هنر مشکلی است که کسی به آنها نیاموخته است. دانش قبلی آنها نه برای تشخیص ضعف‌ها و نه برای تشخیص خوبی‌های کتاب کافی است. صحبت از کتابهای علمی نمی-کنم که برای خواندن اکثر آنها باید علم داشت تا علم به دست آورد. خواندن قصه‌ها هم مشکل است. اغلب نویسندگان در چشم به هم زدن موفق می-شود خواننده را به دنیای کتاب خود متوجه کند؛ بیش از آن که کتاب توجهی به دنیای او داشته باشد. خواننده بر سر کتابی که باید دنیا را توصیف کند از دنیا غافل می-شود. نویسنده با چند فن که آموختن آن آسان و لسی پی بردن به-نیرنگ آن مشکل است، هیجانی تولید می-کند تا خواننده توجه به اصل مطلب را فراموش کند؛ از این طریق که با کنجکاوی تحریک شده دنبال

داستان را می-طلبد. دروغهایی که تا این لحظه خواننده فرو می-دهد تا دروغهای بعدی را بخواند. نوشته‌ای که به خواننده مهلت دهد، کتاب را گاه گاه کنار بگذارد، تا در خواننده‌ها تأمل کند و حرف نویسنده را با اندیشه خود بسنجد، کمی ضعیف به شمار می-آید. می-گویند چنین نویسنده‌ای نمی-تواند خواننده را در اختیار بیاورد. بنا بر زیبایی‌شناسی معمول باید اندیشه نویسنده یکسره پنهان و به قدر ممکن غیرقابل تحلیل باشد. علاوه بر این خواننده باید از خود بپرسد که نویسنده چه می-خواسته و تا چه اندازه به خواست خود رسیده است. در حقانیت قتل بحثی نیست باید دانست که عمل با فن و شیوه انجام شده یا نه.

در واقع باید کتاب را چون نوشته اشخاص متهم به جرم — که نویسندگان جز این هم نیستند — خواند. مگر می‌شود با خوش بینی نوشته اشخاص را پذیرفت که کمک می‌کنند تا مردم بیچاره، دسته دسته به جنگهای خونین رانده شوند و با خودشان از بیچارگی به میدان جنگ رانده می‌شوند. اینها کسانی‌اند که گندم را می‌گندانند و مردم را از گرسنگی می‌کشند! اینها کسانی‌اند که یا لگد می‌زنند و یا می‌گذارند لگدشان بزنند.

در باره زندگی استادان

کامه و اه-فو که بزرگترین استاد اخلاق و رفتار در زمان خود بودند، چندان مطلبی در خصوص رفتار فرد نگفته‌اند. از تأمین معاش و طرز سلوك با خانواده، از رفتار با سایر مردم و کسب اعتبار و حیثیت، از ازدواج و تولید هنر و به طور خلاصه از این که چطور باید زندگی کرد، درسی به شاگردان خود نداده‌اند. خود این دو استاد به سادگی زندگی کردند. در رفتار آنها با خانواده و با دوستان نزدیکشان چیز فوق العاده‌ای

دیده نمی‌شد. یکی از آنها ثروتمند و دیگری گرفتار مشکلات مالی بود. آنها هم نمی‌توانستند همیشه طرف صحبت خود را قانع کنند. و اغلب کارشان به شکست کشیده بود. مقداری از پیش‌بینی‌های آنها واقع نشد. آنها اغلب عقاید خود را از طریق انتقاد و حمله به عقاید دیگران اظهار می‌داشتند. به طوری که بخشی از کتابهای آنها را فقط وقتی درک می‌کنیم که کتابهای بد مخالفانشان را هم خوانده باشیم.

زبان اشیاء و زبان اندیشه‌ها

متی می‌گفت: وقتی تکه‌ای مفرغ یا تکه آهنی را در میان تل اشیاء اسقاط می‌بینیم از خود می‌پرسیم: این‌ها در زمان قدیم اسباب چه کار بوده و چه مصرفی داشته است. اسلحه گواه جنگها است و تکه‌های اشیاء زینتی یادآور تجارت است. در آن میان همه نوع کار و همه نوع نابکاری به چشم می‌خورد. حال، چرا با اندیشه‌هایی که از زمان قدیم مانده همین‌طور برخورد نکنیم؟

مانده کار را انجام دهیم

وقتی کامه، عالم با عمل، مرد، قدرت دزدان که طرف مبارزه او بودند، رو به افزایش بود. دوره رونق کار دشمن او هنوز در پیش بود.

مانده کار را انجام دهیم

وقتی کامه، عالم با عمل، مرد، هنوز به جای نام پزشکان نام

آدمکشان بر لوحه افتخار بود. کارها به نام کسانی تمام می‌شد که از آن بهره می‌گرفتند نه به نام کنندگان آن.

اندیشمندان صدر مبارزه و دوران‌شان

اندیشمندان صدر مبارزه در تاریکترین و خونین‌ترین دوران زیستند. آنها مطمئن‌ترین و بشاش‌ترین انسانها بودند.

هنر

متی با تحسین از می-ین-له نقل می‌کرد که او زغال را با دست در آتش می‌انداخت بی‌آن که دستش آلوده شود.

در همدردی و دلسوزی

متی می‌گفت: می-ین-له با کسی همدردی نمی‌کرد. احساسی را که به او از دیدن زندگی نکبت‌بار استثمار شدگان و مظلومان دست می‌داد، فوراً به خشم تبدیل می‌کرد. همین احساس در طبیعت‌های ناآگاه به دلسوزی بدل می‌شود که احساس گنگ آزرده‌گی است و به ناامیدی شبیه است. می-ین-له می‌گفت: دلسوزی یعنی دریغ داشتن کمک — من خودم را جای دردمندان نمی‌گذارم تا رنج بهرم بلکه به آن منظور که دردشان را پایان دهم.

کین-یه مشروب سکرآوری را که به او تعارف شده بود رد کرد و چنین گفت: ما امید زنده ماندن خود را که با توجه به تدارکات جنگی دولت چندان زیاد نیست، دو برابر می‌بینیم؛ وظیفه‌های خود را دقیق تشخیص نمی‌دهیم؛ به راه عقل نمی‌رویم مگر با تردید؛ درآمد دیگری را به جای درآمد خود می‌گیریم؛ اگر بپرسند برای اصلاح امور چه می‌خواهیم بکنیم جوابهای منشوش می‌دهیم؛ پس دیگر شراب برای چه بنوشیم. مگر این که مشروبی بدهند که ما را سرعقل بیاورد.

شرف مرد در زمانهای پیش

— حفظ سلامت فکر هنگامی که دیگران گبیج شده‌اند؛ اعتماد به خویشتن وقتی دیگران از آدم روی گردانده‌اند و با این همه شك آنها را مجاز دانستن؛ صبر داشتن و از انتظارخسته نشدن؛ دروغ شنیدن و در دروغگویی شرکت نکردن؛ منفور بودن ولی بهانه‌ای که سبب نفرت شود به دست ندادن و در عین حال نه زیاد برازنده گشتن و نه زیاد عاقلانه سخن گفتن؛ توانائی به رویا فرو رفتن و در آن غرق نشدن؛ توانائی تفکر و تفکر را هدف نساختن؛ درک پیروزی و ناکامی و این هردو خاین را به یک چوب راندن؛ تحمل واژگون دیدن حرف حق خود که او باش از آن دامی برای ساده لوحان ساخته‌اند؛ حاصل عمر را درهم شکسته دیدن و فرود آمدن و باز آن را با وسایل فرسوده شده بهم پیوستن؛ گرد کردن تمام بهره‌های زندگی و توانائی آن را برسر يك طاس گذاشتن و باختن و باز از نو شروع کردن و خم به ابرو نیآوردن! (نا تمام)

متی می گفت:

در دورانی که همه چیز در غرقاب نکبت فرو رفته، کمتر کسانی سرچشمه‌های نکبت را می‌دانند. زمانی که غرقاب به طور موقت فرو- نشست، این کسان مسخره می‌شوند اگر سرچشمه‌های خاموش را نشان دهند. همه چیز به ظاهر رو به بهبود می‌رود. دولتی که در دوران رونق برسرکار است به خاطر فعالیتش تحسین می‌شود. حتی کشایش‌های کوچکی که در امور رخ می‌دهد، بس بزرگ می‌نماید. چه قبلاً فلاکت مطلق گریبانگیر بوده است.

اما دوستان بیچارگان را به اتهام آشوبگری تعقیب می‌کنند. وضع اینها به کسانی می‌ماند که در آرامش دریا از پوسیدگی کف کشتی حرف می‌زنند.

قابلیت محاسبه کوچکترین ذره

متی می گفت: هم اینك علم فیزيك معلوم کرده است که کوچکترین ذره‌ها را نمی‌توان محاسبه کرد و نمی‌توان نحوه حرکت آنها را از پیش دانست. به نظر می‌رسد که اینها هم مثل انسان اراده‌ای آزاد دارند. — ولی افراد بشر اراده‌ای آزاد ندارند. پیش‌بینی رفتار انسان از آنجا دشوار و یا حتی ناممکن است که عوامل بسیاری برما تأثیر می‌گذارند، نه به این سبب که ما در تأثیر هیچ عاملی نیستیم.

متی می گفت:

هیچ کشوری حق ندارد انسانی را برای همیشه در شغل پلیسی نگهدارد.

نظام بزرگ و عشق

دو^۱ به متی می گفت: طرفداران نظام بزرگ می خواهند عشق را براندازند. متی گفت چنین حرفی را من نشنیده‌ام. فقط می دانم چیزی نمانده که دشمنان نظام بزرگ عشق را ریشه کن کنند. جایی که عشق هنوز هست بی نظمی بزرگ عشاق را به هولناکترین دشواریها می کشاند و عشق را خراب می کند.

زندگی مادی می-ین-له

برای می-ین-له اطاق کوچکی کافی بود با یک میز و یک صندلی، یک کاسه و یک رختخواب. سیب زمینی می خورد و چای کمرنگ می نوشید. ولی هم او، تمام غذای دنیا را و تمام خانه ها و تمام قدرتها و هر نوع آزادی را برای زحمتکشان می خواست. یعنی، دنیا را به رنگ دیگری می خواست.

مملکت باید به دست زن آشپز اداره شود

می-ین-له می گفت: هر زن آشپزی باید بتواند مملکت را اداره کند. منظور او این بود که هم دستگاه اداره مملکت و هم زن آشپز، هر دو باید تغییر کنند. به علاوه می توان از این گفته نتیجه گرفت که به صرفه است اگر دستگاه مملکتداری چون آشپزخانه ای ولی آشپزخانه هم چون دستگاه حکومت، سازمان گیرد.

کین-یه می گفت:

قبل از این که بدانم لایی-تو^۲ دوستم دارد، مرا با توصیف حالت

۱- Do ۲- Lai-ta

های نامطبوعی که در تنهایی به او دست می داد، به ترس می انداخت. می گفت: ساعتها در خواب و خیالهای بی ربط، ناتوان از هر کار، غرق می شوم. گوئی میز و صندلی اطاقم در سایه ای سنگین فرو رفته است. بعدها که خودم هم دچار چنین حالت هایی شدم دانستم که دوستش دارم.

آرامش و عشق

کن-یه^۱ می کوشید تا آرامش خود را حفظ کند. لایی-تو سعی داشت او را از این حال در آورد. لایی-تو پرسید: «مگر آرامش و عشق سازگارند؟» کن-یه جواب داد: «بله»

پیشنهاد

کسانی که صدمه ای می بینند زود مکدر می شوند. کن-یه به لایی-تو گفت: «من سعی می کنم که صدمه ای به تو نرسد پس تو هم سعی کن تا مکدر نشوی.

چطور باید به خود کمک کرد

تو-سو^۲ نزد متی از کسالت روحی خود می نالید و می گفت قصد دارد به سفر بزرگی برود. متی برای او داستان زیر را تعریف کرد: می-ایر^۳ روزگار پرملائی داشت. به دنبال هم رفیق و شغل و مذهبش را عوض کرد. وقتی که پس از این همه حالش به مراتب بدتر شد به راه سفر بزرگی درآمد و طی آن تمام دنیا را گشت. از این سفر

۱- Ken-yeh ۲- Tu-su ۳- Mi-ir

مفلوک‌تر از پیش به وطن بازگشت. در رختخواب افتاده بود و لحظه‌های آخر زندگی را می‌گذراند که خانه‌اش با انفجار بمبی آتش گرفت. جنگ داخلی درگیر بود و سربازها بمبی به سمت کارگرانی که در پشت خانه او سنگر داشتند، پرتاب کرده بودند. می-ایو برآشفته بلند شد و آتش را با کمک کارگران خاموش کرد و بعد به تعقیب سربازها پرداخت و تا چند سال در جنگ داخلی شرکت کرد تا اوضاع سامان گرفت. اگر کسی در این مدت از زبان او نشنید که وضع روحیش رضایت بخش است، حتماً به این علت بوده که کسی سراغ حال او را نمی‌گرفت.

پند متی

لایبی-تو که یکی از شاگردان متی بود، روزی به او گفت قصد دارد به سفر بزرگی روانه شود. متی گفت: چطور می‌خواهی سفر کنی در حالی که هنوز سه سرزمین ده، سوعه، نوه،^۱ هرچند که دشمنی مشترک و زورمند دارند ولی هنوز متحد نشده‌اند؟ لایبی-تو دختری بود که تأثیری بر جریان امور نداشت و اتحاد سه سرزمین چیزی بود که به نظرش بیرون از قدرت او می‌آمد. وقتی این را گفت متی جواب داد: اتحاد سه کشور هدفی است در دور دست. ولی دور دست‌تر از یک هدف دور بی هدفی است. سفر تو هدفی ندارد.

آتش افروختن لایبی تو

متی به لایبی-تو می‌گفت: وقتی آتش روشن می‌کردی نگاهت کردم. اگر تو را نمی‌شناختم می‌بایست مکدر می‌شدم. قیافه‌ات چنان

بود که گوئی کسی تو را مجبور به آتش افروختن کرده است و می-بایست - چون فقط من این‌جا بودم - تصور کنم که این بهره‌کشی ظالم منم. لایبی-تو گفت: می‌خواستم اطاق را هرچه زودتر گرم کنم. متی لبخند زد و گفت: قصد تو را من می‌دانم، اما شاید خودت ندانی. می-خواستی خانه را به خاطر من، میهمانت، صفا دهی و این می‌بایست زود انجام شود تا زودتر به صحبت‌مان برسیم. من می‌بایست به تو محبت کنم، هیزم می‌بایست آتش بگیرد، آب می‌بایست جوش بیاید و لسی از همه اینها فقط آتش روشن شد. اما لحظه آن از دست رفت. آتش روشن شد ولی جای حاضر نشد. هرکار برای کار دیگری انجام شد. ولی هیچ‌یک از این کارها برای خودش انجام نشد. و چه چیزها که ممکن بود حین افروختن آتش به بیان درآید. در هر عمل سنتی نهفته است و میهمان-نوازی چیز قشنگی است. گاه رفتار بدن وقت شعله‌ور کردن هیزم خوب، زیبا است و محبت می‌آورد. از این لحظه باید بهره گرفت چون باز نمی‌گردد. اگر قرار بود نقاشی از آتش افروختن تو برای معلمت پرده‌ای تهیه کند چیزی برای هنرنمایی نمی‌یافت. در این آتش افروختن تو رغبت نبود، فقط بندگی بود.

لحن کی-ین-له

لایبی-تو نزد متی از نامه‌های سرد کی-ین-له شکوه می‌کرد. متی از روی تفاهم به او نظر کرد و گفت: وقتی از کی-ین-له پرسیدم چرا او بی‌خوابی را برای ساختن خانه بیلاقی انتخاب کرده گفت: منظره طبیعت آن‌جا نامطلوب نیست. هوایی خانه بیلاقی را از او گرفتم و او گفت: حیف شد. پس از مدتی تحصیل (پانزده سال) به این نتیجه رسید که

می-ین-له آدم مفیدی بوده است. و در ستایش از کارهای قدیمی و مقبول من درباره بی مصرفی فضایل اخلاقی فقط گفت: خوب است. لای-تو آخرین نامه کی-ین-له را بیرون آورد و نگاهی در آن کرد و با رضایت پی کار خود رفت.

اجتناب از کلمات بزرگ

متی به تو-فو^۱ گفت: بهتراست به جای «تا ابد» بگویی «مدتی» و به جای «من می دانم» بگوئی «امیدوارم چنین باشد» به جای این که بگوئی «بی این و آن چیز زندگی غیر ممکن است» بگو «زندگیم سخت تر خواهد بود اگر این چیز و آن چیز نباشد» در این صورت مطمئن خواهی زیست و به دیگران هم اطمینان خواهی داد.

خشم در مقابل ظلم

متی به لای-تو گفت: تودر مقابل ظلم خشمگین نمی شوی. کسی که از دیدن ظلم به خشم نیاید نمی تواند هوادار درستکار نظام بزرگ باشد. خشمگین شدن در برابر ظلم، ورای محکوم کردن ظلم است و یا ترس از شرکت در اعمال آن. کسی که از ناروایی که به خود او گذشته برانگیخته نشود مشکل به جنگ می ایستد. کسی که نتواند از ناروایی که به دیگران وارد آمده خشمگین شود، نخواهد توانست برای نظام بزرگ بجنگد. و خشم نباید زود شعله ور شود و زود فروکش کند. بلکه خشمی باید دیرپا که بتواند حربه کاری خود را بیابد. می-ین-له و کامه در فشار خشم عمل نمی کردند. ولی خالی از خشم در مقابل

ظلم، هرگز قادر نمی بودند چنان عمل کنند که کردند.

تو^۱ می خواهد راه مبارزه را بیاموزد ولی نشستن یاد می گیرد

تو نزد متی آمد و گفت: می خواهم درجنگ طبقات شرکت کنم. به من کار بیاموز. متی گفت: بنشین. تو نشست و پرسید: چطور باید مبارزه کرد؟ متی خندید و پرسید: راحت نشسته ای؟ تو با تعجب گفت: نمی فهمم؟ مگر چطور باید نشست؟ متی برایش توضیح داد. ولی تو با بی صبری گفت: من که نیامده ام نشستن یاد بگیرم. متی با حوصله گفت: می دانم، تو می خواهی مبارزه یاد بگیری ولی برای این کار باید جایت راحت باشد. چون مانسته ایم و نشسته می خواهیم یاد بگیریم. تو گفت: اگر انسان پیوسته به دنبال آن باشد که در راحت ترین وضع قرار گیرد و از اوضاع موجود بیشترین بهره را به دست آورد و خلاصه در پی درك لذت باشد، آن وقت چطور خواهد توانست بجنگد؟

متی گفت: اگر آدم در پی درك لذت نباشد و نخواهد بیشترین بهره را از اوضاع موجود به دست آورد و در بهترین حال قرار گیرد، پس برای چه مبارزه کند؟

نظر متی در مرگ تو

پس از این که تو، شاگرد محبوب متی، درجنگهای داخلی کشته شد و علت آن هم این بود که اسلحه به دست جنگیده بود، هر چند که وظیفه دیگری داشت و وظایف دیگری هم در انتظارش بود، متی حاضر نشد او را مبارز خوبی بخواند. می گفت: موجبی نداشت که تو يك وظیفه

را با وظیفه دیگر عوض کند و دلیلی هم برای این کار نیاورد. او فکر می کرد جنگ فقط جائی است که تیراندازی می شود. او بیش از پنجاه متر جلو خود را نمی دید و در واقع چون جوان شروری کشته شد.

ترانه کین-یه برای خواهرش در جنگهای داخلی

خواهر کین-یه به جبهه رفته بود تا از جنگهای داخلی گزارشی تهیه کند. مدتها گذشت و از او خبری نرسید و خود او هم نتوانست برای خواهرش بنویسد. در این حال ترانه زیر را ساخت:

رشته بی انتهای صحبت ما،
چون صحبت دو سپیدار،
صحبت سالهای سال،
اینک خاموش شدست.
حرفهایت را نمی شنوم و نمی بینم خط را،
و نه تو می شنوی حرف مرا.
بگرفتم سرتو بردامن،
شانه برموی تو آرام زدم.
یاد دادم به تو رسم هنر جنگ و ستیز،
یاد دادم که کتابها بخوانی و شناسی مردم،
یاد دادم که بجنگی و بگیری آرام،
ولی افسوس بسی حرف که ناگفته بماند.
گاهها نیمه شبان، می شتابم از خواب
پندهای عبث ناگفته، می فشارند گلو گاهم را.

کین-یه از خواهرش می گفت:

دیدار پر محبت ما در فاصله نبردها بود.
از پنجره قطارهای نظامی به هم سلام می گفتیم.
در شهرهای تسخیر شده نامه ها در انتظارمان بود.
در انتظار دشمنانم، پنهان در کلبه، می شنیدم صدای سبک پایش را
او غذا و خبر می آورد.
با شتاب در ایستگاه قطار از پیشرفت کارهایمان می گفتیم.
گرد راهم هنوز بر لب بود بوسه می دادمش.
دور ما هر چه بود در تغییر، دوستی ما به هم برجا.

ترانه دوم کین-یه برای خواهرش

تورا فرستادم،
تا به جنگهای بیگانه روی،
تا بخوری غذاهای نا آشنا را با چنگالی عجیب،
تا بیاندیشی فکرهای تازه را.
من تو را به دانستن برانگیختم،
و بر حذرت داشتم.
من تو را نگاه داشتم،
و رهایت کردم.
وقتی تو بیرونی، پس من کجایم.
و وقتی که باز می آئی،
کیست که باز آمده است.

کین-یه و خواهرش (۲)

کین-یه خود را همیشه در زمانی که خواهرش دور از او، در جنگ داخلی بود، در شمار بزدلان می‌آورد، به خاطر نگرانی از احوال او.

کین-یه و خواهرش (۳)

کین-یه از بابت خواهرش که به جنگهای داخلی رفته بود مضطرب بود. برای این که زمان این نگرانی را کوتاه کند، خواهرش کرد که بعد از مدت مقرر و با کشتی معینی باز گردد. بعد از این که نیامد به او نوشت: بارها از تو خواسته بودم که به من نگوئی: تو را دوست دارم بلکه بگوئی: با تو خوشم: نگوئی که به من انکاء کن بلکه بگوئی: تا اندازه معینی می‌توانی روی من حساب کنی؛ نگوئی: تو همه چیز من هستی بلکه بگوئی: وجودت برایم عزیز است. چه بد بود که یکبار به خطا گمان کردم که تو یکسره به من بی وفا شده‌ای، چه طبق آن گمان می‌کردم که می‌توانم کاملاً به تو انکاء داشته باشم.

کین-یه و خواهرش

بالاخره کین-یه نامه‌ای از خواهرش گرفت که در آن نوشته بود در روز معینی خواهد آمد. کین-یه به آن طرف جزیره رفت تا او را بیاورد. پس از این که او نیامد و از بعضی نشانه‌ها معلوم بود که وقت نوشتن قصد آمدن نداشته، کین-یه این شعر را نوشت:

اگر سنگ گفت به زمین خواهد افتاد،
اگر به هوایش اندازی،

باور کن.

اگر آب گفت تر خواهی شد،

اگر در آن فرو روی،

باور کن.

اگر خواهرت نوشت که خواهد آمد،

باور نکن، این جا،

نیروی طبیعت در کار نیست.

شعر دوم کین-یه در باره خواهرش

هر بار که در سراسر این سالها،

پس از مدت‌ها دوری به خانه او می‌آمدم،

چنین بود که گوئی در انتظارم بوده‌اند.

مثل این که صندلی را و قوری چای را برآتش،

آماده گذاشته‌اند.

خندان برایم می‌گفت از مهملاتی که روی داده بود،

حماقت‌های خودش را و حتی، حماقت‌های مرا.

و من همیشه، در انتظار گاه‌های سبکش بودم

که به در نزدیک می‌شد،

آماده، تا با ظهورش در درگاه،

همه کارم را کنار بگذارم.

آنچه برما گذشته بود،

در شمار وقایع تاریخی می‌آوردیم.

از آن هشت شب می‌گفتیم و از بازگشت از اسپانیا،

و از سفری که با فورد کردیم،

و از آوردن آن قالی.

سایه کین-یه

لایی-تو تعریف می کرد: وقتی کین-یه به جبهه شرق رفت، می-ترسیدم که مبادا یکسره از من جدا شود. اما او سایه اش را پیش من گذاشت تا همراه من باشد. و من بسیار راضی بودم، چه می دانستم، کین-یه به یاد من است. ولی رفتار سایه عجیب بود. مثلاً سایه به دنبال من از هر درگاهی تو نمی آمد و به هر خانه ای وارد نمی شد. جلو بعضی درها می ایستاد و منتظر می ماند. در این حال تا وقتی که من در منزل می ماندم هرگز نمی نشست. این وضع و این که او در حال انتظار به ابرها نگاه می انداخت، نگرانم می کرد. زیرا چنین می نمود که ممکن است او هم به راه خود برود. باز که از در بیرون می آمدم، از نو به دنبال می-آمد. ولی گاه پنداری که به سختی مرا باز می شناسد. گویی در تردید بود که این من هستم. همیشه، من از جلو نمی رفتم. گاهی هم او جلو می رفت. ولی اگر من عقب می ماندم یا نمی خواستم همراه شوم، همیشه منتظر می شد. مدتی گذشت تا فهمیدم، برای نزدیک بودن باید دو نفر باشند. وقتی خودم را از کین-یه دور می کردم یا احتیاجی به او نداشتم یا او را از خود بی نیاز می دیدم، دور از او بودم نه نزدیک او.

مشکل کین-یه در نامه نویسی

کین-یه می پرسید: دیگر چگونه می توانم به لایی-تو نامه بنویسم. وقتی او به من می نویسد آدامس می جود و من وقت نوشتن می لرزم. من می دانم که حق با من نبوده ولی او می نویسد که حق با او بوده است.

من اندوهگینم که چیز با ارزشی خراب شده است و او توضیح می دهد که چگونه خراب شده. آن وقتها که به او می نوشتم می توانستم سرد و آرام باشم، اینک می بایست آتشی شوم. عادت داشتم که هر وقت به او می نویسم چنین باشد که گویی به عاشقی می نویسم. عشاق انسانهای بزرگی هستند.

ارزش لایی-تو

لایی-تو خود را حقیر می پنداشت چون که اثر بزرگی به وجود نیآورده بود. نه در کار هنرپیشگی و نه در کار شعری توانائی چشم گیری نشان داده بود. این که در صحبت او شعرها گفته شده بود و آدمهای خوب در جوار او رفتاری بهتر از معمول پیش می گرفتند، بسه نظرش بی اهمیت می آمد. متی به او گفت: درست است که تو هنوز کالائی عرضه نکرده ای ولی این خاصیت و ارزش تو را نفی نمی کند. خوبی تو به این طریق ثابت می شود که از آن بهره می گیرند و این خود ستایش است. در این معنی فضیلت سبب در این است که می خورندش.

پایان کار متی

متی برای شاگردانش بهترین دوست بود. گاه در روز يك ساعت به کلاس می آمد و گاه شش ساعت و یا حتی فقط چند دقیقه. اما شاگردها می دانستند که همیشه مطلب تازه ای با خود دارد. متی اغلب می خندید به جمله های غلط بسیاری که در شمار ضرب المثل ها می آوردند، مثلاً به این که عقل سالم فقط در بدن سالم است. لطف بی حد استاد در این نمایان می شد که کمترین رنج شاگردی برایش آنقدر ناچیز نبود که از آن نهرسد.

و راه به چاره‌ای نشان ندهد. و هیچ غصه‌ای به نظرش آنقدر کم اهمیت نمی‌آمد که بی‌درنگ علت آن را پیدا نکند.

چنین بود که شاگردان او را همه‌جا ارجمند می‌داشتند. زیرا اینها به کمک او به حد اعلای کمال خود می‌رسیدند. اگر هم متی نزد آنها نبود می‌دانستند که همیشه در وقت لازم به او دست رسی دارند.

اما يك روز صبح مرد بیگانه‌ای به جمع آنها در آمد که هنوز در قیافه و صدا به استاد قدیم‌شان شبیه بود ولی حرکات و کلام دیگری داشت. چون بی‌درنگ و صمیمانه این نکته را به او گفتند — همان‌طور که به آنها آموخته بود — ناخرسند روی از آنها برگرفت. متی از آن پس باز هر روز به کلاس می‌آمد، ولی آن‌طور که گوئی می‌خواهد برنامه لازم ولی مزاحمی را به هر ترتیب اجراء کند. و شاگردها متوجه شدند که او به هربهانه‌ای دست می‌زند تا بی‌درنگ پی‌کار خود برود. ابتداء بعضی شاگردها پنداشتند که استادکاری دارد که او را تماماً به خود مشغول کرده. ولی چند هفته‌ای که گذشت متی گفت: دیگر ما حرفی با هم نداریم. شاگردان از این گفته وحشت کردند. متی متوجه نشد و نیز ندید که یکی از شاگردان دستش را به گردن آویخته که صبح آن روز تکه الواری روی آن افتاده بود. و باز بی‌درنگ پی‌کار خود رفت و شاگردان را موظف کرد قطعه‌های قدیمی او را با صدای بلند بخوانند و بحث کنند. اما اگر کسی تغییر و اصلاحی را در جمله‌ها پیشنهاد می‌کرد می‌گفت که به کارهای کامل او خورده می‌گیرند. و باز با بدخواهی اعلام کرد که دیگر حرفی با آنها ندارد. و شاگردان هم دیگر کاری با او نداشتند. متی علاقه‌ای به آن چه شاگردها می‌کردند نداشت و نمی‌خواست آن چه را که می‌گویند بشنود و گرفتاریهایشان در او بی‌اثر بود. ولی هنوز وادارشان می‌کرد چند ساعتی در روز به کلاس قدیم بیایند؛ با این تفاوت که او خود دیگر نمی‌آمد.

آن سان رو به پایان می‌رفت که مردم شهر ما^۱ از متی خواستند یکی از شاگردانش را نزد آنها بفرستد. متی شاگردان را در کلاس دید که از چیزهائی صحبت می‌کردند که برای او بی‌تفاوت بود، با کلامی نا آشنا. چند دقیقه بعد، بی‌آن که علت آمدنش را گفته باشد، خشمگین فریاد کشید که هیچ يك از آنها لیاقت ندارد. آنگاه یکی از شاگردان تمثیل زیر را از کتابی قدیمی خواند:

«نماینده‌ای از شهر سون^۲ به استان کوان^۳ آمد. وقت برداشت محصول بود. در کنار گندهزارهای پرریا مواج تکه زمین بزرگ نکاشته. ای دید که می‌دانست خاکی حاصلخیز دارد. نماینده نزد دهقان رفت و او را به درخانه صدا زد و گفت: بیا گندهمهایت را درو کن، خوشه‌ها زیر بار دانه‌های سنگین خم شده در حالی که کارگران شهر سون نان ندارند. اما همسایه‌ها گفتند: چطور ممکن است در مزرعه‌ای که او در بهار نکاشته گندمی رسیده باشد؟

چند لحظه‌ای سکوت بود. سپس استاد با تحقیر به ناشناسی که اخیراً اغلب همراه او بود گفت: اینها عوض شده‌اند. و ناشناس نگاهی تحقیرآمیزتر از نگاه متی به آنها انداخت. هنوز شاگردان نا امید نشده بودند. ولی متی کتاب را از دست آن شاگرد کشید و به زمین انداخت و بی‌درنگ بیرون رفت. بعضی از شاگردها به گریه افتادند. ولی بعد، همگی کلاس را ترك کردند و درش را قفل زدند.



انتشارات تیر

تهران ، میدان کندی ، ابتدای خیابان لاج

قیمت : ۱۰۰ ریال